

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



والمطالع من مشي نون بجمع
الكتاب من مشي نون بجمع



الکبر شد و الصلوة علی ر و لک الحمد و الله. اما بعد این میکوید عاصی پد عاصی صادق علیین
این اشرف الملک حکیم محمد شریف خان غفر الله له یوں ماکول و ملوک سائر جوامع فرد و ید انسان علی
و تحصیل امور و شیت اکثر امور البتہ را غایب اختیار سفری اقتصاد جرم و است که رساله مختصری از تداویر
سفر و بحر و طبع قوا و عظیمی که مرا سات آن باعث حفظ مسافرین و استرداد و صحت از ابله و
بوده باشد تا ایضا نماید که با وجود و جازت لفظ بر زبده اقاویل حکما و عظام و اطباء که ارم محتوی باشد
معون غایت نیردی و در اندک مدتی در سلک تحریر گشتید چون این سال که مسی بنو ادعویا
است صورت تمام پذیرفت تاریخ آتش همدس عقل ایرانی بخوان بچندان زکون و سبب گفت مدینه
بارگاه جهان نمای نمود که چرخ جهان گردد با هزاران ریده گردد جهان گردیده و تنش در جهان مدیده جانم
از اصفا و آواز و نوا و تش روز نایم نهای خود در اطلی کرده از نهایت شرم آواره باد و عدم
گردد از حیرت شعله رای انورش که روش عقل فعال است بی عظمت و سطوع عالمی که بر و کوفه
کیفیت رسائی ساعه مصطفی و یدرستان جاه و علایش در فلک را دل از دست رفته و از نسبت
مشاکلت با چهره رایت ظفر آتش ماه عالم احو و در سر بیوقوف و کلفت گداز کشش که باعث نظم
جهان و جانیان است کار را ب صاحب ساخته سعدا که بدارافاضه سعادت است اشرف الملک

لوسته اند چون اسه حاتم پوست دور کرده بعد از آن لحم او را بر پاره ریزه تراشیده یک کلمه می در آب بکشد
 ماله آب ترشی برود در بعد از آن صاف نموده نافه یا نبات سفید سرین ساخته بخورد برح اذیت مذهب میاید
 و نرسد راد را کشته که میاید بسیارند که اگر اسه و پس از آن سر آورده در آب بپاشد و در دست
 تیسرین ساحه بخورد و در از آن سمیت هوا بی عدیل است و بر در کتاب موصوف مذکور است که تیسری واقع
 ماندگی راه و شکم شکلی است در ربع سمیت هوا جاری نماید و افتاده آن سبب اقبال طبعیت در حوصل
 اقمی است و اگر کشته را ساشد و در گلاب سات حل کرده صافی نموده بخورد شکم شکلی در ربع سمیت
 هواست و مداومت تا در هر بعد از نیمی هر مهره بقدر قیراطی مایع ضرر هوا است و همچنین خوردن با عدیل
 و ریائی بقدر ربع یا گلاب طین محوم بر ربع مصهرت هوا است و لوبیدین برنج از برای مصهرت هوا
 و با آرموده و فرس نمودن برگ آن کین اثر دارد و لوبیدین مایع در برگ آن نیز دافع مسا دهواست
 و همچنین لیمو و گوزوم صحت هوا می و مایع است و نه بخیر کافور و سعد و صندل و سکنجبین
 و مشک اترج و طر فاد و رقی غار مالما صحت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در حاد پاشیدن نیز نافع
 بود و نیز کسی که میتیادام باشد هوا می بد ما نمیرسد و همچنین نگاه داشتن سیب سی و اسبانی و لیلو و
 سفه و گل صبح هر دو در اثر هوا می و با محفوظ دارد و علامت و مانست که هوا که ر شود و باران
 کم آید و حیوانات رکی افسس تعلق و بهر دو حطاف مگر به دو صواع و حشرات سیاه شود و ششرات
 زیر زمین مانند عقرب موت و مار سر که زمین آید و شمش در حوم در او اختلاست و بسیار مانست طریقی مهم
 و تند بر مسافری که در سر مسافر کند هر گاه مسافر در راه سر پا بدود و را بجامه با گرم پوشد و پس بی را
 نگاهدارد که هوا می سرد و فقه داخل نشود و اگر سر را در وی کار کرده باشد جلده و را بجامه گرم بپوشد و در پیش
 آتش برود بلکه تند برچ رود و دست و پا را حرکت دهد و مال در بر عن گرم ماسد ریب و سوسن و یاب
 چرب کند مخصوصا هر گاه لعل عاقر قرحا و فرمیون و خند سیاه و حلیت در آن ادخامه باشد و صا د
 و قه و سهر حافظ مسا د است و در پس باب بهتر از قطران وانی نیست مسخر و خردل غیره را اسباجاره
 بخورد و در و غن گا و سیار حوت است خصوصا و قنیکه بر آن شراب صرف بخورد و خلطیت مایه را بر آن
 باید که حالی شکم مسامت نکند و بعضی آن شراب بخورد و صبر کنند تا در معده قرار کند و استخوان شود و با
 سیاه تابی می بخورد و موز و جیال باید که در وی پای توان خنیا سید و اگر دست و پای با

همچو میست. واجب است که طعام حورده بهالوقت سوار نشود و حاجت بجانب شرب آب زیاد نشود
و طعام را فاسد گرداند یا اگر ای بسپارد بلکه واجب است که بعد از نول سرل طعام حورده و ترک تعولات
و خاکه و هر چه توله حط خام کند لایم و اندک از برای ضرورت که معالجیاید و کسب و گاهی مسامحتیست
سوی غذا که بسبب آن صبر گرستی نماید چنانچه طعام از جگر بر بیان ساخته باشند خصوصاً که بجای ازین
چربی گاوی و روغن مادام اندامه باشند و چچین نقل از بادام و نیز گاهی محتاج بهتند و بسوی چغری که بسبب
تشنه گرستی نماید تلخ حورده با سرکه یا آب باید که ترک کند او دیر طشه را مثل می و انشیای بکین تسری
و نمی کمتر کند و سر فوق نماید و مادم اعطی نمک نشود و از حورول طعام و شرب از دست بر احتیاط
خصوصاً چغری که بکین تسری و نیز قترن خیر که حقیقت آن معلوم باشد که در دهان گیرد و بسوی یادریا
مالده و از اطعمه و اسیر که بی سر شوخ گذاشته باشد باقتناب نماید و حالیکه آب تشمض بسیار جمع شده باشد
کثرت موده با غیر دون غیر مستحبه و ترس نناک بود مل خوف با ست سرل سازد و در نه بر و رتخان نورگ دریل
گیاه و نزدیک آتشیانه بفلق و کلاع و هوام بدون محور شاخ گاو گو بی و اتصال آن بخسید و در شش جراح
سردیک خود ندارد و اگر سبب یاده زدن مانده باشد حور و رایتت مال نماید و عضلهای بار اسر و س کل
یار و عن بالونه و مار و عن تبیت ماله طریق و و هم در تدبیر مسافر که در گریه با سفر که در گریه با سفر که
سر را از آفتاب پشیده دارد و در عن نقشه سر سر مالد و سرید بهاب اسپغول و تخم سر مده طلا نماید و هرگاه
که سوار شود نخست آتش جو و سر سرت میوه با سحور و داندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و دیر گاهی سبب شدت
که باضعف و قوی عارض میشود پس واجب است درین وقت سوار نشود و در شرب و آرام گیر و در
رور و در مکان لمبد مرد و آید و اگر ضعیف یا تنهاتر ایستد تساهری کرد و در آب سرد و ضعف را کم کند
لیکن باید که حلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده تا وری نماید و در موضعی که معموم باشد دین و بی را از ردا
به سدد و بیاز باد و خور و پیاز ما خود آستن میدهد بود و در عن معر تخم کدو و در عن مادام دای کک
اگر کسی را معموم زنده اطراف را آب سرد و بشوید یا در آب سرد دسند و از جماع اجتناب نماید و در عن کل
و آب سرد و کدو را سر بر بالبد و حرمه و کاه و خیار خور و و اگر تشنگی علیه کدو مضمضه کد یا آب سرد و اگر چاره
نماند آنکه ندرک آب نباشد و شراب قنق مزوج سودمند بود و افشرد و فاسه که با قند و گلاب مزج سازند
در مسکن تشنگی است و اگر تب ناسته و در عن مناسب بود و اگر تشنه در تالیف شریف چیل

سبب سرما شود و گرم شود و در تب و انحراف و مالونه در آب حوت ساسده اطراف در آن خنک باشد بود گفته اند که
 علاج آنست که اطراف را اندر برف نیندازد و سرما از روی سیردن آید و اگر کسلب سرما را که اطراف بگردد و سیاه
 و سبز شود باید که ترطرها را در اطراف را در آب گرم نیندازد تا حول تمام برود و خود خود سرد شود پس گل از روی در سکه
 آب حل کند و طلا نماید بعد آن شراب بیکرم یا زرات مسکه بنشیند و بکریس کند و اگر اطراف متعفن شود و استخوان
 بد باشد خرد آنکه جدا کند چاره نباشد تا عصب و عروق را در اطراف چهارم و در دماغ بکشد و در آب گرم
 سفر باشد و در است که رنگ وی آن متغیر باشد باید که چیزی لرح برده طلا کنند تا لسان اسفود کثیر شود
 و سییدی تخم مرغ تا از تر گری و سرد و دما محفوظ ماند و نان خشک مال میدهد در آب میساید طلا نمودن
 نیز مفید بود و مالیدن روغن موهمید یا در روغن که موهمید پلی گذارد که بر آب میساید سیر درین ماست است
 و بعضی عطر هم درین ترکیب حل میکنند بسیار خوشبو میشود و طریقی تخم در دماغ و دشت صفت است
 مختلفه یا زهر کبر و سیر کبر که صفت است با باز و در دو کا بود و در بیابان نیکو است که آب سرد و حاو
 سرد دارد و بهر آنکه رسد بکین و حرکت دهد و با گل شهر خود در پیچیده و و آن سارل بسیار و حرکت دهد و کبر
 تا نه بشیر شود و آب صاف گردد و در صفت آب که مختلفه را بطبع و تده و عید و تقطیر را حل کند طریقی طبع است
 که آب را در آب ندارد و نزدیک آنست که نصف مالدین از آن صاف کرده کار برده و طریقی تقطیر است
 که با نگار باقی بکشند و طریقی تقطیر بسیار است که آنکه آب او طرف گل محمل سده که روی تقاطع کند و در طرف سنگ
 بگذرد و در هر چهار موضع طریقی تقاطع کند بهتر است و دیگر آنکه آب با درو که یک سده و بالا و یک سده و بالا و یک سده و بالا
 تقاطع و درین چاه صوف پاکیزه و دانی کرده که در ارد جانحه سرد گشته تمام سوخته و بکین سیرد یک اتسار و در
 تا با آب شور تر آید و در دمی یکدرو و یک آب صوف را امتحان می کنند بهرگاه تیسری ناید صوف سرد است و در
 طریقی معقیته نه بکین سان بر قدر که نخواهد بکین بد چول و در سردار و روق گرفته باشد آب و یک میاید و در دیگر آب
 سیرد ازین عمل آب شور و طریقی تیسری شود و دیگر آنکه و در قی را یکی بر آب و یکی آبی و یکی بکین بکین و در صوف
 یا کبره فیل که یک سیر شده اند و در قی بر سده و دیگر سرد و قی می باشد آید و قی می باشد آید و قی می باشد آید
 سیاید و چول سربلی را ساسیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف کرده بکین چند دانه مغز بادام را
 ساسیده در آب اندازد آب علیته صاف میشود و در اولت قاندر بهر معنی نقد و قی را طریقی حاو و صحت طالع است
 میاید ۱۰۰۰ و در و در اصل و در آبی نقد و ریح و در یک سده و در مالکاب سوخته مدنا فط صحت

رادعرب
 سر و عن کل جرب کرده از طرف حمام بر سر تنه و یکس از دو اگر بار احتیاج افتد که عمل نماید سر ساه
 کلی اسید بر و بر معمول است چون مرغ رنده را هم بر سر لیس نشکافند که خون بر سر لیس اندک گرم گرم بر سر
 مر لیس بر و فتنه سر شود و گوشت نماید جرب است و مانع است اقسام سر ساه را و برین حکم گوشت
 لیکن و اگر شرف استعمال این هر دو در اقسام مار میخوردند و چون قرص شلت را آب کشید سر ساهیده
 ضما و کشید تنقیه و سهر را بر مانع است همچنین باز بود از آب تر کرده سرد یک بالین مر لیس از بدو است آرد
 و مالیدن برین گاو که کمر از آب بسته باشد و درون با دام بر کف یا مر لیس نیز جواب است آرد و جوی را بعد از
 نپ سهر جوی سدر سانه روز شب سیدار مانند هر چیز در جواب میخورد و جوی مانده مکمل و چون ما حفر جوی مود
 از سبیل و قوچم کا هو تنه هر دو و جدل سعید بر یک سانه کا نو یک سانه میول در عقرا از هر یک یکم باشد
 به را سانه بر و عن کل یک توله و آب کشید سر ساه و توله و اندکی سر که مخرج کرده بر مارک سر صا و گانه
 همان روز بعد از ساعتی چهار قطری جواب کرد و در دو دم از همان صفا در لعل آرد و دم یکس جواب کرد
 روز سوم از فضل آبی تنه ای کلی شد و در دو سر و موی که علامت آن سرخ و چه و صفا در سر و علقا و در
 باشد بر یک توله از صید بر و مانده کرد و اگر درین مراح تنقیه حتماً افتد سه چهار روز منجم مار خورد
 منضج بار و عن الشعل کل بقیه کل سرخ محطی سعید سانه و هم کاسی سم کو فته بر یک توله باشد کل ساه
 بر سانه عاب آلوخا را بر یک سید از شب و آب گرم بر مایه صاف مالیده صاف نموده و کلقد و توله
 و آن مالیده از صاف نموده و حاکمیت سید باشد احتیاج منجم میشود و در ایام و اول مسهل از
 منغروس بهت توله برین چهار توله میزند و کلقد بر یک چهار توله تیره مادام سید و در منضج اصاف
 نموده تیره کیده این مسهل بار دست و اگر در مسهل تنگی شود و عن غلبه عرق کاسی اندک یک
 جوشنده غذا وقت دو بهر آشود و سهر بر کپشیری لوانگ ملائم خورد و اگر عرق بیست پیادان اسجوشانند
 عن غلبه و قهقهه سینه از کپشیری بر عرق که مطلوب باشد تیار نماید و اگر احتیاج میگیرد و نتواند
 بلکه در میان پر و برادر لعاب ممدانه و سهر تنقه و آب بنول کسد و اگر این مسهل می شود و از نهان وقت
 صفر فوس کلقد بر کپشیری بر عرقیات مالیده صاف نموده شیر مادام با آریه بخورد و اگر مسهل
 عمل کند از عرقیات یک گرم و شیا فات اعانت کسد و در دو روز در این مسهل خواب استاید کرد و کسی را که
 عادت فی در مسهل بود و در مسهل بد و در قی کند تا معده یک شود و در مسهل اول اندک مقویات معده نماید

یکدیگر مخفی نموده از آتش هرگز نندیشد و این دارو باره گرفته و بنیت آن سست شد و لعل ساسا و باره
 ل معطله قاعله کبار و صفا رطوبه کالی و اجینی رنجیل بر یک و در هم نود و هفتم عمل هر یک یک و هفتم عمل
 صفت روغن مقنوره سیاه تخم و مقنوره در هر یک یک و هفتم عمل کبک بخت در هم
 پس را گرم نماید تا که سرخ شود و بعد از آن از آتش گرفته او به بنیدار مد و در دست ششید خوب حل کرده و یک
 در از برای نفوذ در عصب و جمیع امراض بارده فرستد نه فایده میکند بکن است علاج خارج و آن است غای
 باس بدست در طول از سر تا قدم گرفته اند که هرگاه رنگ عصب معلوم تغییر شود و صفت و بار یک که در علاج
 است و بخت عصب علاج است و آن تریل و جعی است که ظاهر میشود و بعضی سبب غمزه و غمزه و غمزه و غمزه
 ح تمد و آن سبب عصب بود از جهت سردی و از جهت خلایق آن بیاض و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب
 و ح علاج یعنی حستن اعصاب و این است علاج ریشه آل علقی بود که در اعصابی هر که حادث شود
 بخت عصب و حرکت محرم که از تحریک عصب ناشت آل بطریقی اتصال پس حرکات ارادی و بیحرکات
 ارادی و باتکات ارادی تحریک میرا و می تحمل شود و بخت عصب و علاج حذر بارده و عصب و عصب و عصب
 ضامن باطلان احسن است و بخت عصب و آن سده مات است که در بطون مازع است و بخت عصب
 صاحب سبب آن اسر حرکت معلوم شود و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب
 و این می صاحب سبب که حرکت معلوم کند که رنده است الا حده و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب
 صاحب سبب چیزی یا چیزی دیده شود و دیده بود الا میت باید که صاحب سبب که در نهاد و عصب و عصب
 سبب سبب و در دق نکند و بخت عصب و آن علقی است عصبی که غنض میسوی سبب خود حرکت
 ند و از حرکت اجسامی بار ماند و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب
 رون است و بخت عصب و علاج صراع بار و لیکن در صراع بار و احتیاج با و نیست اما صراع آن سبب
 تیرا است که در بطون یا عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب
 مرجع بعد از طبع حادث گردد و از آن میشود و در آن مرغیست که چنان پذیرد که چیزی را بگیرد و در سبب
 آن مقدمه و در است چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاع میشود و سبب آن چشم یک
 میشود و کالوس آن مرضی است که چون آدمی در جواب رود و دیده دارد که چیزی را گمان برسد و است و
 و رانی متنازع و لعل و تنگ شود و از آن نتواند داد نتواند بیدار و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب

اضافه موده قیحه کرد این سهل گرم است صفت گل قند غسل برگ گل سرخ یک تا غسل سه تا روز
 سرد و در طرف کرده کف مال نماید که خوب آید شود چهل روز و آفتاب گذارد به همین است طریق
 شش گل قند شکری صفت روغن بیدارنجیر سرد انجیر پاک کرده سر مال نموده کوفته در آب یک تنانه
 و کف پیچیده و در ظرفی تا آید کف گرفته شود و آب زردمانند پس اران کف با را محو ساند که تمام و عن
 صاف بر آید و در مارا لعل شند یک حصه است و آب و حصه بجز تنانه چون و حصه با نضام موده
 بدید و بعضی در یک حوض شستش حر و آب می اندازند چون نصف میماند صاف کرده بیدار سستاد
 مغفور در یک حوض شستش حر و آب می اندازند هر گاه که سوم حصه سوخت صاف کرده بیدار و در پس
 امراض معده از مالد لعل سح آب عرق مادیان سدا ده باشد و غذا در سه روز وقت و دیر آب یک کوشت
 وقت سه بیدار کف طری موخته بدید و در دوم سهل گل قند و عرق بادیاں مالیده صاف نموده هم ریختن را
 اضافه نموده بکار سرد و مارا سه روز در سه روز در پس یکسایج و حب تبیاء تنقیه کند و طریق دادن آن
 ایست که معده از مالد سه روز در سه روز در پس مالد میده موده مکتوب است و در پس مالد میده موده
 چرب کرده لورق نقره پیچیده از چهار کف طری تب یا تماده همراه آب گرم فرو برد و خواب کرد و در صبح
 صبح گرم کرد و در آن سهل گرم سوکامر فلوس روغن بیدارنجیر یا لید صاف نموده تا نبوشند و سح آب غذا پیچیده
 گرم بیدار سستاد و در دوم گل قند عرق مادیان هم ریختن اتنا دل کند با رید شور و حب پیچید ال مخول سیر
 و در اول سکا ر و دیگر معاین گرم ماسدان بخورد و در پس حقن و در دهم سکا گرم مثل آن مالده و در سه روز
 بیش از آن که عمل شروع کرد جواب کردن معین عمل است شش طیکه سهل قوی بود و الا باطل است
 و بعد از شروع و عمل هر گاه جواب نشاید که خواه سهل قوی بود و الا باطل است
 و از عینی خود و لسان حب لسان سیاه مصلک اسار و در پس سیم ماسه صر قوطی هشت تا نه کوفته
 سفوف سار و دیگر از این سفوف و در هم تریب بنفید و جوشیده و در هم حب میل غار قیون این سوال است
 یک در هم مصلک یک پندی از هر یک سه دانگ کوفته نیمه باب مادیان حب سار و در صفت حب پیچید
 حب ستر قوطی سه در هم پوست بلبله بر و در ورق نقره گل سرخ مصلک تریب سید از هر یک یک در هم سفوف یا کثیرا
 سیم در هم کوفته نیمه باب مادیان حب سار و در صفت حب پیچید و در هم کوفته نیمه باب مادیان حب سار و در صفت حب پیچید
 سیر یک کرده نیم تا در یک تا سیر کا و بیدار مالد و دیا سه روز غسل و سی در هم روغن کا و در پس آن نیز

و ساق و آن خواب مفراط طول بود که بشواری می‌دازد و همواره و آه مفری است که آدمی را گاه
 سر یک حال ماندن آگاه است و اگر استاده باشد و اگر کشیده باشد و سینه باشد و سینه باشد
 و اموشی علاج جمیع امراض ماسد علاج صداع بار و است دُجول و سید الورد و از برای صداع و دو و اورد
 پیر فائده میکند و نیز برای استسقاء مع عظیم دارد و برای ضعف معده پختن شده و کله و کله و درام و دیلا
 و منع صم و اسحره و و و و طین سودمند است و مرض شملت و آب حماطل نمودن صداع بار در پسر
 نافع بود و چهل بندن هندی یعنی ریخته در آب سائیده و دوسه قطره سوط مایه صداع مرن تقویه بسیار
 مفید بود و چون جدیدتر بر صاحب لیس غس لیده شود یا سوزید نافع بود و صم کباب حی و در جینی و و و
 عاقر قرحا برای علاج هر یک از این نافع است و مغز مرغ چون نیمه کور و موی دت و دین و نافع است
 لسان را و خوردن تر یا و نیمه شود و طوس از بیدرم تا بیدرم از برای سکنه و فایده و تقویه بسیار نافع است
 و ما به گرم کرده بر سر گذاشتن و کندن و قرحل و چند پیر بر باییدن حصا سکنه بسیار مفید بود و لوز از حب
 صنوبر مال صیت نافع میکند و صاحب تقوه و فایده و نظر کردن در آئینه جینی نافع ترین استیا است
 امراض صلب تقوه را و آئینه صبی است که از سن تقوه و بیج ساخته باشد و سرات سر که فایده بسیار
 امراض اعصابی را و اجتناب از خوردن شنب امراض ماعی واجب اند و عاقر قرحا و صم و صم و صم
 کسر و آب پودینه سائیده طلا نمودن بر کف در مفید بود و اسطوخودوس و کشمش و کشمش هر یک یکا شده و یک کله
 اطریح کشمیری آئینه بدیدار برای دوار و سرد و کالوس مفید بود و جلالت با تخم جوجون برای صم بسیار
 نافع است و عود و صلیب بقدر یکا شده و در عرق مادیان سائیده و خلق چکانیدن فائده
 بلخ میکند و نوشیدن غیر مایه حیوانات خصوصاً گوس ماس که پیر از حرمت است و همچنین سنگ عقیق
 سبائیده چون گداز نبوتند فائده میکند و شرب سدی و سقوط آن در آب تقیه بر نفع و بد
 و حوره عود و صلیب در ریسان کبود شده و رنگوی مصر و انداختن محرب استیا است و آه و بختن بسد
 و یا قه نسته و هر دو در گردن مصر و بسیار مفید است و آه و بختن و موش بر سر صاحب صم و محرب
 دانسته اند و بوییدن عاقر قرحا و بختن آن نیز نافع است و سوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد
 از صم و لوبیدن چند پیر بر جلالت نیز نافع میکند و تخم تاج حروس نیز نافع است و عاقر قرحا گوشت نر
 و صم و بختن کاسب بود و باله و لوبیا و آل قرحا و آل است نسوی مدی و فسا و حصا این مصر

[illegible]

[illegible]

یکس نواهد یافت و در حمله بعد از یاده عاید شد تا سرندی شیر در رشک با شربت با شیرین و کهن
 ساوان کند و بعد از نصف تنقیه سال و نماید و آن حسا و بهین ارد و صفت آن مشک کا نور هر یک یکدانه
 طبایع شیرین و سحر گل سرخ خضیل سفید و زرد و هر یک دو درم و اول کباب هر یک یکدانه کوفته نشسته کلاب
 شسته و سار و اگر درین حب فلفل و لیمان تا قرقر جا هر یک یکدانه و بانی ندری نحرکی که بسبب غم
 انان سید فید بود و در هم زبان ماده گرم باشد علاج آن مثل علاج خوش وین که از گرمی باشد تا
 و اگر سرد باشد مثل علاج خوش وین که از سردی باشد و اگر در میان است علاج استخوان قتل رمان بطلان
 و در وقت گاه باشد که در وقت طل گردد علاج آن تنقیه از سبب گرم کند بعد از آن حب اما سحر و حب استخوان
 و مضمره از عاقر و حاد و یوج و حاد و سرکه کسد و اگر در فحش گرمی باشد میاید که از سبب اس در وقت
 و سکنجین و ترنجبین و صندل نماید و اگر مجموع طعم با تلخ دریافت کسد میاید که تنقیه از سبب اس را و کسد و اگر
 شیرین دریافت شود و این لالت بر علیه توکست و سابع هم شیرین اگر علمه ان با فصد کسد تنقیه از سبب اس نماید
 اگر علمه تلخ باشد از سبب اس سار و اگر سوزنا ترش دریافت کسد علاج آن سبب اس را باید که دو هر دو
 که در بطلان فوق مذکور شکست احتیاج از آن صندل نماید فلفل عده تحت باشد که بر سر رمان و
 شود و اگر اسح ماسوت باشد سردی که در رند گشت باید داد و صندل سرد نماید و لو جیاید تنقیه از سبب اس
 مار و کسد و اگر سفید و سحر با سحر تلخ تنقیه از سبب اس را و دوادویه اکاله مانند نوتاد و راج حرق کاه را
 سرکه که ساید و رمان سبب اس را و دوادویه که در لو اسیری مذکور شده اینجا میاید بود و اگر از این سبب اس را و
 و سق کسد و ماده اس سوزن از درد علاج شکلی رمان نند علاج خوش وین سرخ و مور و دوسج و گلنار سرکه
 سحر و صندل که کوی که در چهار وقت طح آن است و از سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را
 و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را
 و غلبه تلخ بسیاری گلزار و در وقت گل سرخ ماسر که و کلاب ساید و همای کسد قروح و بنوش شرفت علاج
 نیز مثل علاج خوش وین است و هم سفید میاید بود و لو اسیر شرفت و آن است که کس سبب اس را و سبب اس را
 در میان آن تنق گردد و مانند که پانند تو پیدا شود و گاهی اسر و کسب شربت گردد و مانند که صندل سرد و سبب اس را
 کسد و اول که در اسح کسد است و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را و سبب اس را
 و در لو اسیر لک گشت احتمال کساید صندل یا صندل علاج تر قید رمان مثل علاج تر قید رمان

و پوستی تنک بجهت بران نهد اهر اهل نشان گشته در دوزدان اگر گشتند ماستد از ملاقات چهره
 نسکین یا تیریدی که در مد گذشت با دو او فصد برود و چارک کند و از نجیب یا عنب اشعاب
 یکوفته و گریار یکوفته گلن یکوفته که یکوفته کشید و شکر یکوفته عدس یکوفته در سه یا و اشعاب
 بچوستان چون سوم حصه شود و وقت به وقت حصه کند و اگر در لحاظ بهمدید باشد کافور را با سرکه و گلاب
 مزج نموده بکرم صفت نماید و انیون بخورد و بر دندان باله و سول رود و از رادر و سول کاه و دال
 محتر از موده است صفت آن پوست انار گلن زرد و چوب سماق تنبانی سرشته بار و سر واحد است
 کوفته و تخمه استعمال کنند و در بار صبح از پهل با روغن کسود اگر در دشتید باشد و از ملاقات چهره
 باید اصل نسوس قشقرق کوفته و سیاه سول گاو و یان گیلانی و دانه بیل سات سفید را آب شسته
 نموده مدید بکین او و بچوستان به حصه کند و خلقت سیر سیراں نموده بر دندان سدر و شکر و سول
 و دال باید صفت آن خلل سبزه فلفل سفید سرالنج سفید بر یک است متقال فیون مری ده
 زعفران رخ متقال عاقر قرحا چون بر یک یک متقال او و در واحد کسود و دال رن نماید
 و اصل خلل سدر در او و بچوستان قد سیرت از یک یک یک متقال اگر حاجت سقیم شود و از بچوستان
 گرم کند اگر مدیت سدر و سول شود و دانه متورم ناشد از سول جمع نماید و بانیه را و تخمه کوفته و سول
 تر نموده بر دندان سدر و یا چربی صندل بکری بران سدا قطع شود لیکن احتیاط کند که این دانه را در کاه
 نرسد و اگر با دانه متورم باشد با تلخ فایده بکین درین صحت علاج و هم نشد بانیه و اگر سبب گم باشد دندان
 به نماز سقیم که با تخم ترب کجی نموده و گرم سول آید و از رنگ متورم یا چیه سول سوج پولی سدر در
 آب بچوستان بکین آب مصفوفه نموده و بکین دال که دانه نباید که از کین نماید و حرکت انسان که لطف است
 رقیقه بود که لنه را سست کند علامت آن لته سهرخی باشد و لحاظ بر جای بود و اندرون رخ دال
 سدی در حاجت که علاج آن ار عاقر قرحا و بچوستان کینه گلن را سست گل سرج سدل لطیف است
 و صاب نموده حصه کند و این سول که سول محتر است باله و سول کسود و دال دندان سدر
 صفت آن سیاه کوفته با دو دانه با دو دانه یک لاهوری نیمه کسود سفید با دو دانه سدر سفید
 با دو دانه سول کسود یک دانه سول کسود یک دانه سول کسود یک دانه سول کسود یک دانه سول کسود
 سدی با دو دانه سول کسود یک دانه سول کسود یک دانه سول کسود یک دانه سول کسود یک دانه سول کسود

مسهل باریق که در شب است که عوض مسهل خفیه کند و در وقت غمی بعد از صبح از مسهل که تمهید کرده اند
 و آب کامه یا از تخم ترش خرد کنند و در هر نیمه نوازی که بسیار اندک بعد از استعمال در هر حال بابت بعد از صبح
 و حمایت سابقین در طبیعت ده از صبح نمود و تمهید شود از مسهل خفیه کند و غرض از اینها تسخیر و تسکین
 اگر رمان برین مامیرون درین علامت رسیده بود و هرگاه که از پیش برآید امید زندگانی نماند و است
 و اصد و واسه و غرض از اینها تمهید میگردد و اگر داده اند که بیشتر باشد و بعد از تمهید مناسب و متداول باشد
 علامت بر هر گداز معین ترس و ملع باشد و ملاه افتاده و از رنگ و گیدال که آتش رسیده مسخ شده باشد
 یک طفل سیاه سائیده آینه ملاه را با بال بر دارد و گلنار کوکس غلبه بکند و از اینجاست که غرض از اینها
 مار و گل بر شوی را بر سر که سائیده تر بارک سر صفا و سار و دگاه باشد که سبب آن خلط حار باشد علامت آن سحر
 و سورتش و سنگی باشد علاج آن مثل علاج شش و پس است که راه حار باشد باید کرد و علاج و در هر حال شایسته
 علاج شش درین است و بجهت درم جای بود که در عسلات طریقین حلوه و حاد است شود و علامت آنست که از خارج
 سحر از گوش یا بکس طاهر شود و ملع و آواز گردد و علاج آن از این است که در وقت حلق را از این علاج بود
 نموده و یا غیر آن که در نان بعلق گرفته باشد سر که در کماست یا سر که و اگر نه را بکم آینه که در غرضه کند و اگر گل سیاه
 بر ویله سد و پس غلبه را بدین بر کنند و هر جا که باشد بسوی گل سیل کند و بیرون آید و در وقت حلق در دهان
 به هم عمل دارد و یا بیشتر بخوراند و در آفتاب بنشیند تا گرمی آید و کند پس قطع پنج با کوزه آب سرد و بنشیند
 باشد که سیل بسوی کند و بیرون آید اگر بنظر آید بنیز بر گینه اندکی صبر کرده و رفیق سروان آید و اگر بود و در
 فوراً می کنند و الا مسهل دهند و قهوه حار و مانند آن که در حلق متعلق باشد و اگر کرم آید نیز از بنور گینه و اگر بنظر و سیاه
 آب بپزند و قهوه برگ خورده و سیل یا صوف را بخیطه بست ملع نماید و قهوه متعلق را از بنما و اگر کد آب بر نهد
 مس و دی بپزند و شخصی را که از کد حقه کرده باشد باید که کند را از حلقش و اگر پس از کد آب سرد و بنشیند
 نیست و اگر کد بنیاید صبر کرده و در وقت غم و آب بکرم غرض نماید و هر دو یا یا لید و یا تسویه کند و قهوه نماید
 تر که قهوه مسهل باریق که در شب است که عوض مسهل خفیه کند و در وقت غمی بعد از صبح از مسهل که تمهید کرده اند
 مگر بیانات را در قهوه و خل مسهل و قهوه که در وقت طاعت نوشیدن مسهل ندارد و در وقت غم و در وقت که بکرم غرض
 چشم بقدر غصه باشد و طول آن قهوه شربت گشت و در آن سترین است که در وقت که بکرم غرض باشد و در وقت
 از ترسانه گاو سارید و بنیاید و فی الحقیقت اسهال بیدار آب قهوه اندرون آید کرده و به هم آمیزد و بنشیند و در وقت غم

مناسب است امراض صدر و آلات تنفس ضیق نفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگی و تنگی
 و ماده این مرض گاه باشد که در ریه بسبب سردی مزاج ریه تنگی و گاه باشد که از ریه منعقد شود و علامت
 انحصار آنست که با علامت سرله باشد و تنفس و تمدد و صداع و در ماع و نوبین و فتنه حادث شود و می نماید که
 استیم حام بسوس کسدم گاوران گیلانی گل گاوران اصل السوس مستقیمه است سفید و ریح تنیده
 صاف نموده پدید ریه و غوات معده که سسل اصرار بلع و غلیظ مواد و رقیقه نماید بمره چنانچه مذکور مایه و ادواکه
 ماده صمد حار باشد و صدمت اندام یا سلیق کسدم و بلع ماده از منصف برود و در از سسل مار و تنقیه برود
 و این لوق از اسه سرد و ریه سلیق است صفت آن اصل السوس پدید ریه حطی سرد است هر یک که در ریه
 در و صمد سماه و درم آب تلست تر کند صلیق شود تا شد تا نصف رسد و ماصدوست درم قند سفید و انهم
 و منفر سده و صغری هر یک سرد و درم کثیر اجیا و قند شاش سفید شاش سیاه هر یک پدید ریه و درم صمد پدید
 سیاه پدید ریه و درم شاش سفید شاش سیاه هر یک پدید ریه و درم صمد پدید ریه و درم صمد پدید ریه
 سویر صغری اجیر و درم شاش سفید شاش سیاه هر یک پدید ریه و درم صمد پدید ریه و درم صمد پدید ریه
 مقشر حله و دیه و لاتی صغری و غلیظ کثیر ریه کتا سدا نه کوک را بر یک نیم کوب نموده در و آتار آب
 سحر تا دایم آتار مانده نموده سسل پا و آتار و اکل نموده قوام آید و درم تر است نیمه ماده و درم و لغوات
 درین مرض است از تر و مات اند و غس سوس و غس زکریا مانند آن که معین بر لغت مواد با سسل سدا و آب
 لوق از ای صلیق کثیر است صفت آن گاوران گیلانی گل گاوران اصل السوس مستقیمه است سفید و ریح تنیده
 رت السوس پدید ریه و درم صمد حار بلع سفید از هر یک یکد رم پا و لا احتشاش سفید چا و نیم درم شاش سیاه
 و نیم درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری
 ششمانه و طوف که از سر اخین السوس بار و مانع است صفت آن برگ آکه که در ریه و تنیده ارد و حشاش
 یک تا چهار تری و نکل از هر یک یکد رم و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری
 گلی نکل از هر یک یکد رم و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری و درم صغری
 اربین تدبیر مانده نشود و بعد از نصیقه از سسل گرم و حشاش کسدم و قلی بعد از سسل سفید و درم صغری و درم صغری
 بسبب نهاراب حاره قلب مانند علاج حفقان کنند و اگر بسبب ریح و انجمه اعصابی نال تنگی
 تخم لغوت تیسر و ادیان کلن و کزور اسد و تنقیه مسهل گرم کنند و اگر بسبب درم ریه یا درم صغری و درم صغری

لعل آرد و سر سویی را چرب کنند و مقدار آب ریاده از دولت رطل باشد و در معتدل باشد و غلظت و قوت
 و در وقت معتدل بیکرم استعمال کنند و قوتش از قوه مسهل آب بیکرم و در آن مناسبتی نیست و اما نفعل مروج منسب
 پیش از قوه آب نمک حاصلون قوه بکینه بعضی حاصلون را بر سطح منسب اند و در یاریها کرده و در مسهل
 مرفل است ملقی و در دوسر و سرب را بر آبش نمند و در قویج و در ناف و مسهل آن باری را از آن وی خوانند
 و سر و سینه بر آبش نمند و بطرف و دریل کنند و در زهر کینه سوی پشت مسهل می باشد و سرب و در قوه دارد
 و در امراض مانع مستلقی بخوانند و در کرون سراسش نمند بجهت اخلاص کرمی که اگر کسب کند که باشد عکس
 گفته شده و اگر کسب کرمی خمر باشد چنانچه بعد از حیات حاره حادث گردد و علاج آن شیر تخم خیارین تیره
 حرمه سیاه شیر تخم کدو در عقیات بر آورده و با شربت منقش و با شربت سلو و ترساول کنند و اگر کسب کرمی حرمه
 چنانچه در دوسر و حادث شود اصل السون منقش بکرمه با دیان کا در آن بر سیاه و ستان سانس سفید و در عقیات
 بگویند و در دوسر و حادث شود و اگر کسب کرمی خمره حادث شود قویج خمره کدو و شربت در دبال بیکسب کرمی با دیان
 اصل السون منقش بکرمه با دیان بر سیاه و ستان نبات معطر آب حرمه سیاه و در دوسر و حادث شود و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 و اگر کسب کرمی خمره حادث شود و در دوسر و حادث شود و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 بر آورده و با شربت منقش و در دوسر و حادث شود و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 از سکه و شکر مسک و در دوسر و حادث شود و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 حور و در دوسر و حادث شود و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 تنقیه کنند عسیر السلیج و ادانت که ماکول و شربت در دبال بیکسب کرمی با دیان
 اگر حاره باشد تنقیه کنند عسیر السلیج و ادانت که ماکول و شربت در دبال بیکسب کرمی با دیان
 و در حاره دارد است چنانچه خواهد آمد مگر اتمده و اطلیه سیم در میان تنقیه کنند عسیر السلیج و ادانت که ماکول و شربت در دبال بیکسب کرمی با دیان
 رتبه بوست سحر الحار و لایق و تیره حرمه سیاه و با شربت منقش و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 کلان در حقیقت قمر حرمه سیاه و با شربت منقش و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 از سکه و شکر مسک و در دوسر و حادث شود و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 کلان در حقیقت قمر حرمه سیاه و با شربت منقش و در دبال بیکسب کرمی با دیان
 کلان در حقیقت قمر حرمه سیاه و با شربت منقش و در دبال بیکسب کرمی با دیان

علاج آن ببلع آن عضو که نفس استجاب چون عارض نبوده آن را راست کردن کردن گسترده
۱۰. ساقون نفس می آید علاج آن مانند علاج صفت باشد سعال علاج آن مانند علاج صفت نفس بود و در آن
بسیار مسامی گرفته در آن او که حسب اقتضا روگت بسته و در آن نگذارد برای اکثر اقسام سرد و مجرب است
و در آن هر بایق کسیر بر سعال بار و فید بود و سعال که بسبب بر لبه با سعال نر که کند و سادرت علاج آن
زیاد باشد که در اکثر متقل پس منبوه و فوق نر که که صحت آن بد کور شد بر معده و دو کای بسبب گرمی
و تشنگی مانند علاج آن در سعال صوت گدازد و اگر حاجت تنقیه نباشد و بحسب علمه حلقه تنقیه کنند اگر معالی سبب
ذات الحسنت ذات الیه و در هم کند و صدر و دم معده با سعال مرض اصلی کند ذات الحسنت حقی بود که در
عصمات و اعلا مادر غشائش اصلع یا در حجات عارضه حادث شود و طرف یکن یا در طرف بسیار دیگر
بر او اثر است اصلع گویند و اگر در حجاب خارج مشتمل اصلع و در عصمات عارضه حادث شود و اثر او است
۱۱. اگر کسی علامت آن تب و اغم و در و ناحص بر اصلع و سعال بر صفت شاری بود علاج آن با در هم
مصدر سلیق ارجاس مخالف کند و عاب بهیستان بهدانه تخم طمی سعید را در آب جوشانده صاف نموده
شیره تخم کاهوی تقشیر شربت بهشته حاکشی اعل کرده بخورند و موم سفید و عسل را آنکه به کافور
مالند و فیه که مالای آن سید و بعد از آن غلبه شعل تخم طمی سعید تخم کتان بهر یک که مالند با هم در روغن
بهر یک و توله قیر طمی سازند و کار بر برد و اگر حاجت تنقیه نباشد و در سسل به سسل بار و تنقیه کنند و در این امر خاصه
سدر سسل به سسل و آب سرد بایز و در گفته اند که ماده ذات الحسنت بول و چهار ده روز تحلیل شود و جمع شده
ریخ میگرد و در انداز افکار اگر چیل روز مسجع شد اکثر اندفاع آن بهفت مانند سسل میشود و سوسه صید در می
گرم بود و در حجابی که بر اصلع علف است و صاحب امراض حرکت تواند کرد و بهیج وجه انداخت و در بر حجاب
عازر و مانند ذات الیه و در می گرم بود و در بر علامت آن تب و اغم و سعال صفت نفس در و در بر حجاب
و سفس موی و ذات الصدر در هم گرم بود و در حجاب که قائم صدر راست بخلیقین و در حجاب قص علامت آن
تب و اغم و فلهت بر علفی تخم معده یا تیره در دماغه ریخت کنند و لطر سال و بر یوت کرد و در پشت میانه خواب
ستاده که ذات المعرض در می مانند و بهیج حجاب که در حجاب فقرات نیست حاش شود علامت آن تب
که در لیسار و در میان هر دو تنه ریخت کنند و فوا بر پشت باز تواند کرد و علاج این امراض مانند علاج
که گفته و را انداخته در سید صمد که در است المعرض میان هر دو تنه و در سید صمد نهادناید که در سسل قهر حجاب

و موسی سر نر و کشت و شانه و یا تنویه کما بر د و چون افادت نمود علاج خفقان کنند زید که هر دو در سبب
 و اگر سبب در ومانندگی و در و کند و اگر سبب تنبلی دل سموه یا اگر میل حشرات باشد علاج آن کنند چنانچه
 گویند و در قفسه قلب گاه عارض شود و پیش چنان ریافت میکند که دل او می افتد و بعد از آن غشی
 حقیقه می افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد و علاج آن استمرار نمود و تقویت قلب از مخرج
 حار و تریان کسی نماید که قفسه قلب مصلی بود که انسان چنان دریافت میکند که کسی دل را بر این اثره علاج آن
 ته تقیه صحرای مسل مار و کند و صحرای مار و مانند آن استعمال نمایند و دندانی حیدر بخورند و قفسه قلب چنان
 دریافت می شود که قلب از سینه بیرون می رود و علاج آن بعد از صدمه یا سابق شل علاج قفسه قلب بود و احتیاط
 رطوبت بر قلب صاحتش را چنان دریافت میشود که دل او در آب شناوری یکسک علاج آن بعد از
 صحرای مسل گرم و حب امارت تقیه کند و سسل و رعدال دگل سرخ و مانند آن از صدمه عارضه سرول نماید
 کند و مریض را نصفه آورد و با فستق و ده انگلیسک حار معید بود و اهراف صدمه و حج معده اگر در صدمه
 سبب هم است علامتس گفته شود و اگر سبب ریح عارض شود علامتس آن تده و سر سبب و قراقر و شانه
 مایه که تیره و کثوت تیره و مایه که کثوت و حواش که فی و مانند آن نیز معید بود و تا کوه و بل ریح معده و در
 ریحی آن و قفسه رطوبت منع بود و این است علاج و قراقر و معده و چش و شانس و تمطی و سنار و لیمی نو
 که در راه دهن مسدود شود و تا و دهن در و کوی آن مانند که همه اعضا کشیده شود و اگر در معده سبب
 و سا و غذا است باید که آب نمک مکرر می کنند و در آن سکیمین و کلفه مخرج نموده همراه گلاب بخورند و غذا
 آب کی و در دهن است علاج آن در صدمه و گلاب بین اهراف فائده عظیم دارد و در صدمه آن مانند که طعام در معده
 به هم نشود و فاسد گردد و این طیف و صافی بود و قی مسدود گردد و این غلیظ شود و با سال اگر این تدبیر بخورند
 به نشود و سارگی پنجاه تیر در صدمه حراشیده و سه مایه و کلفه آینه همراه عرق بادیا و در بار و عن
 سید البحر قدر یک توله و در عرق بادیا حل کرده بخورد و واعد کی نیکو کرده ضمه کند و از سوس گنیم و کک که در دل
 میر فائده دارد و تخم کبک در دل سبک تب معید بود و در گاه صاحب بی صدمه را که ناک تی تده غشی به یزاید
 و در دهن ریح کشیده باید که شانه و یا تنویه و سوسه سار سار بر د و و امیل در مایه و دمو و صلیب حردار
 مسی تقدیر هم مایه در کلاب سائیده و حلق چکا فائده مسح می نماید تخمیں تبریق مار و ق و سبب
 که استعمال بل فرستد چو ال تقدیر یکسانه و کلاب سائیده در پذیر فائده میکند و ال و صلیب و مایه

سهرق ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد بعد از دفع از سهرق جاز نشد کس از آن تر یا قی اربعه و تر یا قی
 سرد و یلوس حر و قیتر تر یا قی و یا کله سب یا رصید است. آن کس می سهرق و آن سبب التلب سهرق
 و یا آب بادیال سهرق یا کله ذائق بود و مایه در دهن کل با سکه ماده می کند چوبیس روغن یا کین و روغن
 سیدانچیر چون رعفران صحران بر یک یکدر هم آید سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 اورام صله معده و کله منظر است و اگر سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 و دهن کل و موم سرخ در هم ساخته بر معده ضما و کس سرخ و گرم سوداوی بسیار نافع بود و غذا آسودنی شناخت
 و اگر کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 تشهوه کلیبی دهن مرضی بود که صاحب آن مانند سنگ در دهن بر کولات بود و چند جو سیر کرد و اگر کله سبب
 سوره المزاج بارد بود که هم معده انقباض گردد علاج میداند که نواز شمای گرم مانند حواش مصطلک و حواش
 و حواش عود و حواش مصطلک و ایسوی زبیره مانخواه غایب نافع بود و در سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 سهرق معده ضما و کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 بعد از قی و تعویه مسهل گرم و حب ایلاج مانند علاج سوره المزاج بارد است و شراب حلوه وقت سها و حواش
 بسیار نافع بود و از ایسای ترلقه و الحاح و حاصه اترار نماید و اگر سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 و علامت آن لیس تندید و معده باشد که بدول از حواش ساکن است و حرقت هم معده و با اکثرش بود
 علاج آن مصداق سلیق کس و حقیقه سودا و طوریکه در اینجا گفتم شاید که دو معده ازین بقویات سودا و نواز
 و اگر سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 بعد از غلیظه مانند سیریه و کله و پاییمه گوشت گا و در روزی اندک اندک بکنند و نه خورد و در آب سرد و حواش
 نشاندند و به بقصر می و آن کس که اعضاء و یا سیریه معده و این مرض بیشتر در میان تندید کسی را که
 سرمانی است سرد و سهرق حاد است و علامت آن اعوی مد و عدم اشتها بود و احیاناً عتی نیز از معده
 سرد و ت معطر که که هم معده عارض شود علاج آن در حالت عتی علاج عتی کنند و در حالت افاقه مال و کلاب
 و آن ترک ده بخورد و بعد از صبح اضم تناول نماید و سیریه سوره المزاج بارد و تشهوه کلی گشت سرد و کلاب
 مسهل ملخ لرح غلیظ مانند علاج آن مثل علاج تشهوه کلی که سبب ملخ بود باید کرد و گل سرخ سبب التلب سهرق یا کله
 را بکوبند و در کلاب آمیزند و هم معده ضما و کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب
 را بکوبند و در کلاب آمیزند و هم معده ضما و کله سبب التلب سهرق یا کله سبب التلب

[illegible]

[illegible]

ما بعد از آن با سدر کب معده علاج کند و اگر سبب دیدار باشد علاج آن متعینه کند بعد از آن بدان قتل کرده بر کوب
 آمد حرقت معده یا سبب تراشیدن عداست علیط حام باشد علامت آن بعد از تناول طعام علیط و دقت
 تبخیر عداست شود و در علو معده تسکین یا بعد علاج آن تخم ترب عسل و نمک آب بخورند و قی کنند و غذا سبک
 خورد و بعد از صبح از سبیل حار متعینه کند و تقویات معده خورد و گلابی سبب اعصاب سودا و ارجحان بر مرم معده میدهد
 و این در حالات سها و دقت شود و بخورد غذا سبک گردد و علاج آن سبب اعصاب است و دست چپ کند و بلبلیه مری
 آنکه مری و اسهال بخورد و او و یقوی سده صفا و کند و تخمیز گرد و جو گندار در مانتش شود و دوق حله کرده بعد از
 یک شب از یک و قی تا یک پل از آن بخورد برای التهاب غوطه معده تشنگی و قی صفا و اسهال صفا و قی طبیعت
 و جمع القوا و در دوق معده مانند جوی حاصل شود و شدت دروغی سبب در اطراف بود و اگر سبب حرارت
 باشد علامت آن تشنگی و دقت سها و حافی بود علاج آن شیر زرد رنگ و گلابی و قی کا و مال بر آورد و
 سکندرس و تریت لیو و آل کره کور و دوق و در بر سر کرده معید بود و اکثر سبب اعصاب صفا میسازد
 چنانچه وقت گرگی و در سده استید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکور در روی زمان و قی پس بود علاج
 آن سبب سبب کس و ترید بود و سده و ترید که اگر دانه عور و کوزید و صندل سفید و گلاب و طما سده و سماق و گلاب
 و آب اسفول سبب مرم معده صفا و کند و در عسل گل مالیدن بر معده بود و اگر مرم مملکت و آب سبب مرم
 می کنند و از سبیل حار متعینه کند و در دوق و او و دیکر حواشیا گرم خورد و بعد از نفیج و سبیل حار متعینه کند و مالیدن
 عطر گلاب سبب حرارت است و از قریل تشکر سبب سها و ترید بر سر صفا و تمام بخورد و بسیار معید بود و صفت
 سکندرس و تریت لیو که دفع صفا و مرم مایه ترید سببیک آثار در دوق کند و یا کافور که صفا و مرم مایه ترید و قوا و آورده یک
 اوقیه گلاب بر سر آن ریخته و در گیرند و اگر بجمای قند مل اما از سبب عسل می شود و اگر کافور که آب لیو اندازد و سبب
 میشود و طریق سبب حرارت حواشیا بر سر مایه ترید باشد و اگر ارض چکه صفت چکه علامت آن قلت اشتها و سها
 رنگ و اسهال سبب مرم که کشت و دوق و صفا و آفرین از حواشیا بود و اکثر سبب دقت و طوطی میسازد علاج آن
 شل علاج است و قی کند و سده چکه سبب اعصاب علیطه از سبب علامت آن قی بگردن در دوق بود و اگر سبب
 مقعد باشد بر رطب بود و علاج آن بعد از صبح از سبیل حار متعینه کند و اگر حرارت تشنگی باشد آب کاسی شمر و قی
 شربت و بسیار سکندرس خورد و از اطعمات مستطین در لوبد آب کاسی سر صفا و کند و اگر با سده اسهال بود احتیاس
 از قوا و صفا و آب کاسی سر بر رطب که رب سها شربت آن مناسب و علاج سده و اسهال و سبب

که بر اثر تیره دلال شده سرگول گشته است نفس قوی میسر می یابد و در او هم آن اعصاب حال به و معلوم می شود که اگر در
شدت عین طور گشته باشد و سستی نفس طاقت جواب میدهد و اوله تصور می شود که این حالات نقطه سبب می باشد
ما این دیگر جواب دهیم چون آنرا که سر را می کرده طرب ما ملاطفه کرده و در محدب حکم کرده معلوم شد و والد مرحوم بول
و ماهه بلند داشت هرگز چیزی نگفت کسی را بر خطا طبیب مطلع نداشتند و ملاطفه به چند مرتبه خا به بر نفس می کشند
که خواب ایستاد می ماند که نشوول کم می خوان در خانه به و نوشته بود آورو در فرمود که در سالی که طلال می خصل از مصالح
سار عظمی اتع شد و حالا حالت مدار و در حد و زبلاک هوا برگردید چنانچه بعد از حیدره و عین واضح شد طفل چهار ساله
در ورم حکم مبتلا شد چون به احتراق آورده از او احتس در یا فهم که در محدب حکم کرده است علائش از درات معلوم
میداد بیداری درات را شش آب کاهی سر مرق تر کرده صبح بایده صاف نموده سرب سردی و سکون حاصل کرده
او هم گاهی نفس در شکم میزدن یکصد اصافه می نمود هرگاه که ناله کم شد و حوص امتش را بعد سسل سرب
یا ورم حیدال فاعده کرده و باز در آب مدت مدای علا آن که هم چون از ماده حرارت را مل شد و موهم سر ما
آمد تیر تیرم را ورم مدارال گلقد و تیرت دیار گاهی شماه گاهی همراه تیرت تیرت و اما در آن ابر درات
تسلطه از تیرت ورم دردت ازین تیرت تیرت یافت و تا حال بود و اسب مقصود ازین نکات محض فاعده تا هم است
حصافه بکار رسد که در حرکت اندک شود و سلامت آن آنست که بهیشتی قی کند و در ورم و در یکدیگر معلوم شود و در ورم
وصلات آن و هرگاه معده کند و حول ریای می آید علاج آن مایه که یاره یاره کند و از درات سر و آرد تا یک
در عفا کرده و ساهی آید سر را و تقصیر می قدره اسفها ما به علاج آن حصف علاج اسفها بودا سقسطه اسفها
ماده مار و مانند که در حلل اسفها سقسطه بود و صفت آن صفت که سردی مزاج آن باشد و آن سقسطه است اول کمی
و علامت آن شرح جمیع اسفها بود و هم قوی و علامت آن نفس و نریگی کم و در حیدری یوس آن تکمیل مشک است
نود و چون دست را آن سید را بیلو می شود از آن آرات آید و هم طبعی علامت آن نریگی کم که با آن نفس سار و نریگی
ناف نود و چون دست بر شکم رسد و آید طبل آید علاج طبل غذا کند و اگر نود و اندک که کثیری است
سور و سحر آب عرق عسل با آب آن تا مدت اندک نوشند و سید الورد و مانند آن همراه تیرت تیرت
و تیرت تیرت و تیرت و تیرت نریگی و در تیرت تیرت نریگی و همراه تیرت نریگی و یا
تیرت و تیرت سار میزدن بود و گاهی سید الورد و مانند آن همراه تیرت تیرت و او تیرت تیرت نریگی و یا
تیرت و تیرت سار میزدن بود و گاهی سید الورد و مانند آن همراه تیرت تیرت و او تیرت تیرت نریگی و یا

و اگر جانب مخدب جگر باشد لول اسفک و قریب بود علاج آن مدرات مانند تخم کرفس سیاه یا بایان میخ کای
ما سکنجبین بزوری و ترسب یار ۶ و تلپ تلورس مرض حضرت اردو اگر حرارت بجم باشد شیر تخم چارین
تخم کاسی تخم جیره تخم کتوت و اسدال ما سکنجبین کجود و قمرس از شک آب کاسنی ستر و قمرس و تخم بر دینی غفر
بزوری شادول نماید و قمرس و دهر سید بود **سکینجبین زوری معتدل** که سده طر و سیر نکند باید و سیر
مرکه دو زاید و لول را بصلعت آن تخم کاسی را با تخم کرفس از هر یک بیفت درم سنبل الطیب است درم بنویج یکونته
در سه ظل آب است درم سرکه گدیا سده به وی دند آن بچو تا سده است مالیده و صاف نموده با کیمیا نارسیده
تقوای آید **سکینجبین زوری** و گلسنج بیفت درم عصاره غافق طبا سیرت الساس هر یک یک درم که قمر
و سیر آب ستر سراسر ای حیات بنی و صغیرا و غیره بعد بود **سکینجبین زوری** که سده طر و سیر نکند باید و سیر
مخله معید لور و تبراب مرکه هم سار و دل اند است **اورا هم** جگر اکثر آن را باشد علامت آن قیاسی و
سوزش و درد جگر و نقل آن بود علاج اولاً صمد سلیق یا بهمت اندام از دسب راس کسد و بعد آن اگر درم قمر جگر باشد
علامات آن با علامات مذکور همان قی قمرس طبیعت بود علاج آن سده بود و اگر درم مخدب جگر باشد علامت
آن سعال ضیق نفس باشد و احتسائ نانب راست ریض آفرین بودت ملین بود و هم محسوس شود و در علاج
آن او به بذره نکارد و سده علاج سده جگر و جلی علام کسد و آب انارین سکنجبین بر او هم جگر بسیار سودمند بود
و هرگاه جگر و دندیر آن میرد درم سده کفته شد و در درم جگر بگذارد که طبیعت قبض شود و افراط
اسهال مملک بود و باید که او به و بقیه جگر استعمال میکنند و در طیفه مغیره یا راسته تا ماه و پنج مردان سده و بنی او به
مخله که استمال میکنند او به و فاصه عطریه یا راسته تا قوت غصه تحلیل شد و باید که به باله و سیر جگر نماید زیرا که
منه را مستحقا خواهد شد و در تشخیص جگر که سده لول خواهد گردید و این قوانین در سده و اسر و طوط و از نه و طبعیات و
سقوط یا راد و ارام جگر استمال باید کرد و این در استمال تخم کاسی حسدال رود و در وقت التعلق در آن تسلیع
و آب صلب التعلق سرور و عسل و قدر سرکه به سائیده ضما و کنند و در وقت تراید الکلیل الملک استنشاق و عطران
ریاده کند و در وقت التماس عدل موقوف کند و در وقت الخطا طرائق عطران عود و مانند آن گفتار نماید و اکثر اطباء این
رین و این طراره و لائل علاج میکنند و بعضی با لاک میسار و جرایم تحفه را از اعراضه استمال آباد و هم طرند
علاج او که در او نیمه دکانه همان پیدا است تال در حال مرض موده مسالتی که در لوازمات این مرض است
مستویان تند از دوسل حال مرض متغیر گردیده و اگر در حال مرض عطا ص سید استمد و اگر مطلق عیادت تسلیع برود و دیگر

نه شير عايت تم كوت خوه لك سول متقي كم كاسي كم كرس راود طول مسلسال عود حق اسير كيكيدم
 در كل سج را نيزه او و پير عسل سه درن او و يه قوام آريد شربت اريد كم تا دو دم شربت و شارب طبع را دم
 و ربيع حيات و عونت كند و سده بار اكنش و سوراقيه و استسقا و دات اس را باغ بود در بكم و مگر در هم
 در باه سانس كند و او را رول نمايد **صفت آن** تخم كاسي عجم كل سج هر يك است و دم يوسن كاسي حيل دم
 كل سيلو كاوران هر يك ده در تخم كوت در كيسه بسته سي و دم مجموع را در آب كوت تا سده تا مهر اسود صاف نموده
 مايك تا رنده عيذ قوام آيد پس از آتش درود آورده مقدار ده منتقال ريو بطبي سوده داخل كند و پير سه دم رسد
 مايكو مخلوط كرده **صفت كل كراخ بار** و ما در يون كه هفت روز در سر كه ترك روه خشك نموده با سنده
 عارايون است طيله روز و هر يك چدر دم عصاره استين سه درم چ سون گل سج تخم كاسي سمر تخم حرنوزه ريسن
 رهر يك دو درم سيميل فلوس چهار سده ناند هر يك ياروه درم ترمين و فلوس و ما سيزه در آب يكر كم علكه ده نموده
 عوام آيد و در آب دگر اكوته و چته يال استر خوراك ارد و درم ناچار و دم **صفت كبر** از مخدرات حكيم
 راني است بر آستسقا طلي تليين و سليل او را مصله عكر و حصيه و عيآن محرقا نموده است **صفت**
آن علكه كبر كنان آرد و كل حطمي هر يك سه درم كوتنه و حته در آب تسليم يا آب كرم پير چون ترمين چن آيد معر فلوس
 سج درم راس گرم طكر ده صاف نموده اصا و ما ييد و پير ياكه علكه كرويس ارال روغن گل ياروغن كبر يا روغن
 پته ياروغن سدا كمقدر حاجت يابيد و پير فاكده در استسقا كه آب خورده ياكه در تمام روز سه سپد
 ۱۶ رده و پير سيم حصه احوال صحت يابيد و ياكه براي اوسا رده ياكه ايسول و ما و يان در و نهد و معمول است
 و كه اگر مال بيدار دمال همراه رماي كوتنت ميداد و گفته اند كه اگر نال حنك عدا ساريد بهتر بود و اگر تير تر
 حاي عدا و آب همدال مع كسكس و موديه باغ چن تير اسب در بعه گاه همراه تير سدا ده ماسته در و حمله از تنقيه
 مرقوت ترش ريشك ماسداك دمه را را رقص ما در يون در و مثال آن يابيد و او در طلي بعد از تنقيه تحليل
 مان كوتش و در ما ديال و ماسداك و ماسداك تناف ساريد و حول كند و هر دو ايكه باشند بايد كه يسا يار يك
 سايد و اگر شعلوق حاجت افتد نوره از ياروغن ما نو به بر عمل طلا ساريد و سستين و رهام يالس و در تنور
 از بخور عرق حي آرد و هر عرق كه آيد در انجيد و طريق امد فال آنست كه مريض در ار نه سيد و نه
 يك گرم او را در لوتش و چول سر و شو و دگر اندازد تا كه سردا شت كند و اگر را نكي در عصبو تا سده ران
 مد و ين تا ييزه اريو شت با قناب سلسن با شيم ماي گرم و آب سركسو بدل شست و ملك را اگر حذر در

و اول عمل رو بر یالیم دریاوه موقوف بر رطلیب است و اول تشریح اهل طریقه بعد از کمال تشریح و کمال شود
در حد اکم مامد کرد تا آنکه گوشت پهن باشد و اعرص شکم شود و اذن تشریح را میست و قلمه تیر و چیده تیر و بهاد است
کورید و اندک تیر لپ این سعوف نموده اند و بعد از آنکه تمام تیر است و حال میسر شود و بعد از آنکه تمام است و بعد از آنکه تمام است
مازقون بر هم سعید ترید سعید گشت بر یک یکا تیر رو مدی سالی پیلک کالی از هر یک دو ماسته کوته و سینه نموده
سازند جمله یک خوراک است و قرشی گفته که نریاق فاروق نقد رخ و در و نیز نافع است و گفته اند که
گوشت موت صحرانی را حشک کرده کوسه و ده دم در سید است و کالی را میباید و در وقت التعلب حشک معطر شود
مسئل الطیب در آب غلت سحر سائیده صفا و کعبه اگر استسقا حرات باشد و قرص شک و کلکالنج بار و کالنج
کاسی سر مروق و آب غلت التعلب سر مروق مانت تر و کالی یا کالنج بر کالنج باید داد و احتیاط که التعلب است
ترکیب ساقش نیست که گینه بزرگ کاسی سر بر مار می کشد عمل میسر و کوسه و آب معتبر است و در طرف قلعی دارد و در
بر تیش صعیف گذارد تا مثل تیر سیده شود و مار صاف نموده مکار بر و همچنین ترکیب ساقش غلت التعلب سر است
و ترکیب دادن و قدر تیر است که مانت تر است که تسهل فلوس بطوریکه در ما آس میسر بد در س هم میسر
و اگر در استسقا اسهال هم باشد آب مانت تر سر مروق و یارب تیر و مانت تر ساس بود و ترکیب ساقش
و دادن آن مانت غلت التعلب سر است و اگر در س اعراض حاست تقیه شود و بعد از صبح از مسهل گرم تقیه کنند
بعد از آن تیر بد کور مکار بر و در استسقای طلی که با حرات میسر و در فی که ماده آن حار باشد تقیه را و در
تلیل الحارده که در آن قرص در شک کلکالنج با آب کاسی سر مروق چایچه گوشت است و مایه
تیر بد کور و طلی مفید بود و در وقتی که شکم را از ریرات تن سیکند و اس عمل خطرناک بود و عورتی را استسقا
دنی عارض شده شدت بسیار نموده بود و شکم بسیار کلال شده بود و فی قریب بهاد مفرگشته رطوبت
سیار نقد رحیم را تا مدتی که دیده تنفای کلی حاصل شد قشری اشیج نقل کرده که در فی را استسقای با حرات
عارض شده بود و قریب مرگ رسیده آن رل بخودی خود و به رول امارت بر تیر و اطرا کرده که ذکر آن ما خوشه است
نه مانت و بعد از بخش در آب غلت التعلب ساقش استسقا نافع بود و در یامات محله و سوار شریک
و کشتی و شستن و آفتاب غلطیدن در ریگ و صحرای رال و من نمودن و سحر کردن لطف کرده با بصابت استسقا
سیار فایده میسر و صفا و کول با شک بر و گیس گاو و گورن و سر که برای هر شتم استسقا نافع بود و در استسقا
قرص شکم سحر اسهال بود و صفت سحر رطلیب و رطلیب طایفه و در حلی او حراسار و رطلیب

[illegible]

[illegible]

مصلد در درگاه سائیده هر جگر و هر ریه همای کندی و گاهی سبب انصباب شود و باشد برقم معده علامت
آن گرسنگی بود و ترقت هم معده و ترشی پس باشد که بخوردن طعام یا روشن ساکن شود و علاج آن فصد باشد
اسهال سودا نماید و اراده یه حاره قافله تکیه طحال کندی و فکرم کند و آنرا دلک نماید و پیش از انصباب سودا حریز
از سکر و داهم و روشن زرد تیار نماید و بخورد و گاهی اسهال شره و قرحه باشد که در سده حادث شود علامت آن برون
سرب باشد و بعد از تناول طعام و بعد از بامداد و قی و سرازند و بیکر و علاج آن قرض طباطبائی قافله یه حریز
قرص طباطبائی قافله در قی و بامداد و قی و سرازند و بیکر و علاج آن قرض طباطبائی قافله یه حریز
و هم کوبید و بکلات بشیر شد و اقراض سار و تریت بیکر و علاج آن قرض طباطبائی قافله یه حریز
بسیب صعب جگر و سده آن باشد علامت آنست که قوی از غلبه بود که اگر اسهال بود و گویند و آنست که فصول
در غصوی جمع شود و در معین دفع شود و اگر بکیر زور یاں دفع شود سبب آن هضم الود و اگر برز و دفع شود سبب آن
طعم بود و اگر در نهار دفع کرد و سبب آن سودا بود و اگر در وقت معین ساند و در وقت معین ساند و در وقت معین ساند
سبب آن چمن باشد و رنگ برانبر و علامت آنست که غلبه یه حریز و علاج آنست که غلبه یه حریز و علاج آنست که غلبه یه حریز
تقیه کندی و دای اسدی که در اسهال قوی غلبه یه حریز است و در اسهال اکثری کثول در زرب استعمال می شود و در
سبب کندی و دای اسدی که در اسهال قوی غلبه یه حریز است و در اسهال اکثری کثول در زرب استعمال می شود و در
مزاج گرم و کثول را متوقف کند و بکیر در یک سده مجموعه را در نیم آتار آب بخیساند و صبح بخوشانند و نگاه که
چهارده ام کار صاف بوده است و نه نشوند و قتل آنرا در یاد آتار آب خوشانیده و وقت شام بخوراند و پوست سبک آن
مرج و قرض طباطبائی قافله یه حریز و در نیم سال سروز را برای در نیم سال سروز را برای در نیم سال سروز را برای
عوارک بکیر و سده ریه سبب تاخیر در استعمال نماید و اگر اسهال از سکر بود علامت آنست که در کندی کیلیس سبب کندی
و هم در نیم سال سروز را برای در نیم سال سروز را برای در نیم سال سروز را برای در نیم سال سروز را برای
و آن را فو سبب کندی گویند و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز
پایه آنکه علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز
بار یک کتاید و چون اندک بکیر در دست و یا و لیستال و پیش را سده سبب کندی و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز
و در در و سبب کندی و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز
بود و سبب کندی و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز و علامت آنست که قرض طباطبائی قافله یه حریز

کورید اگر وقت معص باشد استخوان در بدن ماه ابر حریب کرده اضافه کن سحرده رور و چند سال با کدر
 سلسل الطیب در عرق در گلاب سفید یا ریخته را با آب نه کرده بر یکدیگر و سحرده استاضا کنند و بعد آتش
 از سر پال کور و هرگاه حرارت کم شود و قوا الحق قویه و بعد نصف شربت سلس که مضمی قلب سحرده و معص بود
 فی و اسهال را بار واد و یکدیگر سبب پاره واد و اسهال بران نمایند و در بلول سنگ مکتوب و در آب اران
 بگیرد و کورتا سحرده با یکدیگر سبب سحرده اضافه کرد و کورتا سحرده با یکدیگر است ترکیب ساختن شربت بر سر پال
صفت شربت حسن صمد سحرده سبب سحرده سبب سحرده در گلاب یک شانه و در یکسایند و در
 و یکدیگر سبب سحرده شربت سحرده با یکدیگر سبب شربت سحرده با یکدیگر سبب شربت سحرده با یکدیگر سبب
 بر سر پال سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 فی و سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 اقرص سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 آن حرث آورده است و حیرت که آنرا شربت گویند و آن حرث از اسعار مستقیم از برای و در وقت سحرده و در وقت
 طریقه سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 شربت سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
سفره طین سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 نیت سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 ساخته سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 مادام و یا در عین گل سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 مرض سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 در آن مالیده صفات نموده روع مادام که آن سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 و گاهی از سر سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 د آب گرم حور سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب
 سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب سحرده سبب

آهسته آهسته حاد شود و علاج آن قصد کند و بعد از نفع از سسل باره تقیه نماید و تا بیاورد بر وزن گل
 و سرکه تر کند و بر وزن و بر وزن و بر وزن و با بونه گرم کرده مالند و ایلاوس می از قوای است که در آن نقل است
 بپزدن می اند علاج آن علاج خوش سدی بود و شراب حرف گرم و اندک اندک یا شامند اهر ارض مقصد بود اسیر
 رباقوی بود که در او راه رقی مقصد حاد شود و علامت او آنست که بر قعد در وقت نقل خاتم بود و اگر حوی بود و در وقت
 بود اسیر غیر معلقط ما را زار باشد و حوی آن بعد از بپزدن با نقل آن نقطه است و پیش و علاج آن تا وقتیکه نصف طاهری نشود
 سد کنند آن علاج آن باشد علاج افش الدم نماید بر سوت سمانه با مستحکمه کفوف کرده و خورد و برای اسهال حوی
 بود اسیر مانع بود و بعد از آنکه ماست و دغ کردن این خنجر صحرای بر پای قطع حوی بود اسیر حوی که در مصلح بود و در
 رایج بود اسیر حوی است و حیدر در آن برای اسیر حوی حیدر است **صفحت ان** یوست میضمرع سوت سمانه
 شیطیح سدی در هر یک یک باشد و شادین سرج کوفته چینه شل من هم سازند و شربت شش جفا صیت انوار
 بر است که ما خود مقص حوی آن چش طبیعت میکند و اگر سسای بود اسیر افیت و در بیا باید که کند و قصد سلیق قصد صلیق
 یا قصد مصلح یا حیات یا این کس نماید و او به نفع باشد کس کس و در راه گاه و در آب پیار باله و بهتر آنست
 که بعد قصد با سلیق از چوبانند و سوت برگ نیم در گلاب سائیده ضما و کن و محس بجنگ را در آب سائیده بر پد و
 در تیر کا و خوشه را به کار آن بگیرد و بالیدن روشن رفع در بود اسیر سیکند و هم سفید آب کافوری انیزه سفید بود و اگر
 احتیاج باشد تقیه بود و محسمل ما را بچسب که بعد از آن طریقی صعی و حوی مصلح حوی و در طبیعت را ملائم دارد و در مصلح
 طحال یکد کند و اگر تیریز نکوره فائده نکند بهتر آنست که قطع کند و اگر در دست قطع نباشد و اگر و نیز مانند دیگر
 بر دیگر نمند بعد از آن پیوسته و مرغ و مرغانی و کوبان شتر و مرغی و کافو حوی و کتیر از روی میضمرع مار و بر شش هم
 ساخته استعمال کنند و یا برگ کرب و در آب بپزدند و یا موم و روغن رو و سترند و استعمال کنند و گفته اند که تمام کافو
 سیک و به ساق نکند و اگر بعد از قطع و یا بعد از دوا می نیر و اسیر شترج باشد مدامات استعمال نمایند و تخم زرنج و یا بوی
 مار و قوئل و تخم کچال و تخم کاین نه بای بود اسیر را ساقط میکند و در اندک روز و فر میزند و مسهل بود اسیر اندک
 مقصد باشد و یا که تخم بر وزن کند و یا مویج و بطول سائیده و در راه نرگ و مخلوط نموده و صا و کند و اسیر بر وزن
 نوخت و دوی بر وزن سده **صفحت** هر یک سفید آب کافور و موم سید یک متقال را در روغن گل خنجر شش
 مداحه سفید آب مردار سگ هر یک یک متقال هر یک به مخلوط ساخته و تخم سار و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف
 کافور و زرنج و حیدر و یک و یک سار و هر یک یک متقال کافور و زرنج و حیدر و یک و یک سار و هر یک یک متقال کافور و زرنج و حیدر

که نemat مشهور است چون بقدرش است در آب محاسبه با سات بخور و نفخ میکند و یک عدد گرم شتاب که بر آب
و دکرده باشد خشک کند و ما دوده نفع آن عظمت یوں سرور متواتر شود از برای اخراج سنگ احتباس
لول مجرب و انشبه اند و حورول ما انحصار نیز برای سنگ کرده و متشابه فائده میکند و کل شیو و کل که در پنجم خنجره تخم
حیارین خار خشک را در آب جوشانیده صاف نموده بطول کند و نقل آسور بر بندد و اگر این تدبیر فائده نرساند
و متعنه ارمصد و سسل کند و ما دود و متعنه صفا می نماید که صمغ آن و مانند آن یا در مانند تخمین او و پیوسته میوه صفا نموده
سیاهه سمنل الطیب اگر در و خشک باشد و ویه که با خاصیت سکن در دما شد مانند تخم کرمش تخم شدت و یا او ویه که
بسیب تخم کرمین نماید باید و او و پیوسته آنرا باید کرد و در ابتدا می باید آنرا که در کوبی چهار ساله را در صبح کند و چون
اول و آخر آن گذرانده که در کعبه شود و میان آن نگاه دارد و چون بهتر شود اگر کار و یا ریه کند بطوری که اگر غبار
محموط ماند در آفتاب بر مال خشک کنند و چهار مرتبه انتقال همراه آب ترب یا آب کرمس حورید و ریسمان عیب است و اگر
سلب و رم باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن بعد با سلیق از عاب رم کند و لهاب اسیدون لهاب سمدانه و شیو
عناست مانند آن با شربت معتبر حور و در آرد و عسل التعلب صمد تخم کاسی همه را سائیده در آب عسل التعلب سر
و یا آن کشیده سر آینه صفا کند و مالیدن روغن گل روغن عسله ناموم بر معید بود و اگر حاجت تنقیه شود و بعد از
نفع از سسل مار و تنقیه کند و آب کاسی سر مرق و آب عسل التعلب سر مرق معید بود اگر ماده اراده صمغ کند یا بک
تخم کرم تخم حلی حله بابت در آب جوشانده صاف نموده بخور و نفخ او ویه را در روغن کند سائیده و هماد نماید و آب
جوشانیده قطول ساند و نفع یابد و بعد از نفع کشیدن که در عا آسار کرده و صفا و نفخ و کور رود و شیو و آب عسل سر
نامد است و صفا کند و سید الفصاح و رم کرده و بهما و هرگاه منفرد شود و در راه بول برول آید تخم خیارین تخم خرده
خار خشک مانند تبرد ری حور و و تخم شمشیر خیز صفا را از دمه یا یک میکند بعد از آن تخم شمشیر تخم کتان و تخم شمشیر
و کاس و نشاسته و گل آرنی را بکوبند و صوف سائیده چهارمات مده رات بخور و اگر سلب صنف کرده مات ملاطین
گفته شد و اگر بسبب قرح کرده باشد علامت آن درد و قطن بود و قرح حور مده و نش لول با شمل آن نمیکند
کنند قرح که با قرح کلسا و قرح کالک و مانند آن با ثویه محریه مانند نشاسته کثیر صمغ عربی آینه مال با سلیق
و لهاب سمدانه شیو تخم حیارین سرست زردی و دیگر مدرات بخور و زهر جرب کرده که عبارت از انفا شکر کرده بود
علامت آن حرقت لول و حور و قرح سرج ملحه باشد و در دمه و دغه و نش و صمغ کرده بود علاج آن قی باید
با سلیق از عاب رم کند و بعد از نفع سسل مار و تنقیه ساند و بعد از آن تبرید و تطهیر مراح کند و باوق البرور

و بول آنرا بر بار چکانند و شکم آنرا شکافته که هم بر بار رسد و قوت شانه را حرکت می آرد و دیگر گوتن کاوشش
 بر باد بالیدل بود اول را بکتاب و حیای که با طر و نیزه و رطل سلسله تقطیر بول حالی باشد میان لغت
 و اسر حال اگر سبب احتباس بول باشد علاج آن که مدد اگر چه با اناط حاره باشد علامت آن رر و می و سورت
 بول و علامات علامه الود علاج آن باشد علاج حرقت بول که سبب بوقیت بول باشد باید کرد و اگر سبب دی
 علاج قنای و استخای غضله آن باشد علاج آن علاج سلسل بول که سبب سردی باشد باید کرد و معاین کرد که بول
 حرقت بول اگر سورت بول سبب حرقت و بوقیت بول باشد علامت آن حرارت مزاج و یکی مایه و عدم
 حرقت مدد و قنای آن ساق الرور همراه نام است و در عرقیات بر آورده شربت معشقه دحل کرده بخورد
 و در اسای مایه و حایه و در لیمه احترا که صفت بنا و فی البر و فر مغز تخم حیره ده دم مع تخم جیرا سجدیم
 مع تخم کوبیده رابیع حرقه تخم حلی مع مراد اقم تقطیر کبیر الشاسته رسا السوس حشاش سعیدل از می تخم کرفس از هر یک
 و د م یک سو و ساق سار مدد ترش شده در دم و برای قروح گردد و سار مدد بول را نیز مانع شود و یکبار رس
 ارتیاف است و اگر کافور و تیسیر بر یا تیسیر و خمر بکیر و کسیر خشک بیلو فصل سعید آله تقطیر و آب تر کند صلیح آنرا
 بالیده صاف نموده شربت بیلو در آید که خورد در وقت کیله قدری در میان تنه تنق کند و غلبه لطیفی لطوری اندند
 که آب ارال در ظرف مالد اگر بکیر و وقت صامت مدیده اگر سورت بول از قرحه باشد و فصل سلیق کسیر و تخم
 حارین تیسیر و حار یک تیسیر تخم حیره در عرقیات بر آورده شربت سوز را دحل کرده بخورد و اگر بکیر که قرحه آمده
 یک تنه همراه و اگر کوبج باشد قرحه کسار یا قرحه کسار یا قرحه شلته و مانند آن که امدال قرحه که باید و او چوب
 که رام پوست ح فاسه را بریده که در آشتیت تر کند صلیح آن کی مایه و صاف نموده سوشد از سرمای حرقت
 بول و سوز را که مکرر و سحره رسد و سبب صفت قرحه شربت شل گورن را سوشد شب مانی کثیر اگر آنجا
 گسار تخم حرقه مساوی البول کوفته حخته آ خرده آنرا سار مدد قرحه کلج میر و در میان مانع است صفت
 قرحه کلج مع تخم سارین حله یا کس مع مراد اقم تقطیر رسا السوس رسا استمع عرقی و دم الا حورن کثیر اگر تخم کرفس
 سربک ده دم ای بول صریحی دمی آب و صاف اقراض سارند شربت یکدم تخم نایک متقال بول کرد یکدم دال خود
 مع پوست یکدم اسم نه یک نیم یا آب تر نموده صلیح بطور رنگ ساینده بوشند و وقت نشستی سی تیرا و بخورد
 در سینه رود صحت می شود و این سرف از برای امدال قرحه بر سعیدل و در حرق است صفت آن قلعی کشته شده
 سعید کسب حبیبی و آن را لایحی حرقه یک دو باشد کوفته و نخیته سرف سار و و حوراک رود اول یک باشد و در دوم یک

مرعانه گدازد و از آن غلبه شعلت سرد است کاسی سوز و موم در عرض گل و در عرض سقشه قرد طی سار و در صفا کند و
 بعد از چید رمال مید که در قشقه کوبیده تاثیر تازه در عرض سقشه مار و عسل بالونه سقشه صفا و کسب از سر است و در م
 شانه لی عدیل است و لو تیدل تیر تیر از برای تحلیل و در م شانه معطر است جمیع و در م شانه کاسه سون
 که از عطر و یا گدازه در شانه میریزد و گدازد و گاهی سبب هر سه یا سقشه رگ سر رگ از شانه سقشه و عسل است که در
 و علامت آن کرب و خش و در و اطراف و عرق سرد و در علاج آن سکین عسل یا حاکستری خوب است و در م شانه و در م شانه
 حور و در کلایل الملک و مالونه و ماسد آن در آب سوتامه و صاف کند و در آل شلید میریزد و در آل شلید و در آل شلید و در آل شلید
 و طاج حصا قکرده کند و اگر آریس فائده شتو و شوق کند و عسل سوزان آرد و صفت سنگین عسل که کعبه
 سخی جگر و سیر از برای سده و قطع اعلاطه علیظه و در م سعال و صیق ملس سیران بود و سیر عسل سیم طبل کا و چین
 در و در قطع کند و در کسب سیم طبل ایدانه در آتش ملائم میریزد تا که سازه عسل مهر شود و صاف کند و در م شانه
 سر که یکیم طبل قضا سفید آید و در آتش سیم قوا هم آرد و سیم شانه که علامت آن نموده ملائق بود و در علاج آن ارالد
 و در عسلای گرم و خوشبو کند و در سوس کسم و کت کتید ناسد و ارادیه گرم طول سازد و احتباس بول
 و غیر آن اگر سبب در م یا حصا یا ریح علیط باشد علاج آن در و شانه مذکور شد و اگر سبب انما و حول باشد
 علاج آن در و در م شانه که گشت و اگر سبب حطی لرج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن نهد هم حنت
 و حور و در م شانه طبل قضا و در علاج آن مدرات تو تیل امیون شحم گرم و در و شانه صحرای را در آب سوتامه
 و صاف کند و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 شدت ماله و در آل شلید و اگر سبب حطی صحرای باشد که در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 علاج آن ببلع حرقه لول که سبب حدت و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 طول و یا شعال حور و یا شعال آل ارادیه مدره و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 ملسا و در و عسل گل و ماسد آن ماله و خورده و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 سوره قلی و در و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 نهد و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه
 موجب او را در لول است و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه و در م شانه

[illegible]

وماه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند و صفت آن آنست که معرا و ام قرفند
معرجه الحفر اگر و کان معرجه الحفر معرجه الطم مایه و میان خولمان متقابل همین تو درین انجیل معرجه
و از چینی از هر یک بخیرم سسل الطیب سسل کونی قرفل که چینی حب القفل تخم کد تخم سر تخم تخم میا ز تخم سبت
تخم بیون لسان الصاوی و پنج عقرنی در ساد از هر یک سه و دم نور بود السبا سه دانه دار القفل از هر یک دو و دم صفت
انجیه تازه مغز خشک ششاش از هر یک ده و دم قصیه گله و سورنجال لوریدان لسان خشکانه بزرگ چیا و در
اعالی رعفران مصطکه از هر یک سه مثقال عود خام و مثقال درق طلا سی عدد و درق لقره سیاه عدد و ستر نیم مثقال
شک حالص تخم مثقال عسل سه وزن او و یه طریق بود و جوی ساید مجون جلا در هک سکنی لیطراست و
قصیه را محکم کند و لذت جاع دهد و لذت غیر سه صفت آن شک دو دانگ عسک مثقال عسل کسانه زنج
سید سسل الطیب عود خام حفره و از چینی مصطکه و دانه از هر یک و مثقال لسان الصاوی و از هر یک سه مثقال یه ستر
اعالی حصیه التعلیه هر یک چهار مثقال پوست ششاش باغ کچنک بر که سه وقت بجا بگویند با سید مثقال ساسیه و
مثقال حب اللیل صید چهار عدد و دارو که کوته بیه عسل سه وزن او و یه قوام از درو را که یک مثقال و مثقال عود و یه ستر
ماه محتر است صفت آن عاقر قرحا سه توله بوجان سه توله تور بود و توله قلب صحری توله زعفران توله متقابل همین
تو درین از هر یک دو توله ساسه توله فلفل در از یک نیم توله مصطکه روی یک نیم توله لیون یک نیم توله تخم وردک توله حرمل و
معراج و ام معرجه کنگد گوری از هر یک سه توله کخی معصیه چهار توله بزیل دو توله تخم انجیر دو توله تخم کویج توله سمه زنج
شک سستی هر یک نیم توله قد سید سیاه توله عسل کف گرفته یکصد و سیاه توله حوراک اول مثقال سدر ارن ششانه
صفت ششانه شام مجون فلاسقه با صده را قوت دهد و اشتها آورده و تخم را و مع کند و سیاه سسل لول و در و ستر
و در و گره و ادعاج معال را نافع بود و فی زیاده کند و ماه را را بگیرد و صفت آن رنخلیل فاعل و اطفال
و از چینی آله متشر لیلیه شیطیح سدی زرا و مدد جرح خفیه التعلیه معرجه و سیج مالو سه مار ذیل از هر واحد و دم
تخم مالو شتر تخم سستی و دم عسل مصفی و دو وزن یا سه وزن او و یه بطریق شعارف مجون سار نه ستر
از و مثقال تایجا و مثقال مجون سیاهی پاک صفت آن سیاری کوی پاؤ آنا فیضیه نیم توله تار نیم توله پاؤ
قیمر ماده کا و کوشا سه بر گاه مهره شود و شل کوه گرد نه راجوب ساسیه کنگد بود و گود در ستر یاؤ آنا را در موگ
یکم یاؤ نشا ستر شسته یاؤ آنا معراج و ام ستر تخم آنا علییه کنگد بود و قد سید ستر آنا و دم عسل در و کنگد آنا را و دم
و نشا ستر و در و موگ را و دران بریان نماید و معراج و ام و گود سیاه ستر دران این و یه گود و نیم توله لیلیه ستر دران

صعد و مع باشد تقویت و مع باشد تقویت اگر سبب ضعف مکرر باشد و یا کرده باشد تقویت هر واحد که مستعد
 و اگر سبب قوت راجع باشد مع است آن مع است اعتدال قوت نفع و کثرت می باشد علاج آن او به و اعتدال
 اهرام که در مکرر باشد یا زود و کثرت مکرر و یا قوت و کثرت مکرر و کثرت مکرر و کثرت مکرر و کثرت مکرر

پوست پلیمبر و رولیلیم سیاه پوست ملیله آملی هر یک دو درم کشید رنگ چهار درم و مگوفتم و بخته درم و
 رب کرده با کشش و دانه ده درم نبات صفت است و چهار درم و درم قوام آورده طبع لای میسک صفت آن
 مستی عموک یکله عند ریه که صفت را یا غفل و را برنج کینه پدید کو فته سینه رات کو کاسه آینه غلظت طلا طلا طلا
 و محرب صفت آن ریشیانی ضعیف ده فرونی پیا شد مانند سر سیال که چک بر دیک ابرو باید
 که ضعیف کلان را اگر فته آن موضع را افسه و مستی که اراں ترا و آنه ایا یکیده تی پل آغشته ملاکد لندانه
 خشکی نزدیک ایا محرب برای سرعت ازال بعایت محرب است صفت آن گمینه دانه تهر سدی چهار
 در آب سبب پست آزاد و کند و متغیر آنرا بر و چندان فته که بوند و آب سبب دانه تهر و دو و حب
 سحر مد و اگر سبب حرارت باشد علامت آن حدت و لنع منی بود در حالت خروج علاج آن از سردات
 کند و اگر سبب ضعف اعضا منی پس بود و درین باب نقصان باه نیز باشد علامتش گفته شد و روشنی منی و در
 منی از مصلحه بهم چهارم پیدا میشود و مانده آن ظاهر است و محرای آن اسفل است و منی و طوطی که در آن
 شهوت جاری میشود تا سبب تعیین محرای منی سهولت خارج شود و محرای آن بالای محرای منی است
 و دومی و طوطی است از جم که پیش از بول از محرای او جاری میشود و محرای او بالا که منی است و اگر سبب
 می سبب کثرت آن باشد علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع بودی وقوع ضعف علاج آن
 جماع زیاد کند و تقویت عدا نماید و دوا منی مقل منی خورد و او وید که مقل منی تقویت منی هم بماند و اگر
 سبب حدت منی بود علامت آن حدت منی و حرقت بول و زردی رنگ می باشد علاج آن استیابی
 رطب مانند سیل و مر و سفینه و عاب سوزند و دای مار و که مقل منی باشد مانند گسار تخم کاهو و فیه سیل و تخم
 کاسی و بچ و کشیزه و حرقت و مایه سفوف که بد روشنی و منی محرب است صفت آن
 اصل السوس و درم تخم کاهو و درم گسار چهار درم گلین تخم حبات تخم گلشت هر یک یک درم و مگوفتم و بخته
 سفوف سارید ترش سه درم و اگر سبب استرهای او و عین منی و سردی مزاج آن و ضعف قوت ماسکه باشد
 علامت آن رقت منی و خروج بول از موط و علاج دوا منی مقل منی مانند یو وید و سعد و گلن تخم سدرات و تخم
 گوان و تخم نوز و تخم کولی خورد و اگر سبب گرده باشد علاج آن تقویت گرده کند و در روشنی که در وقت جماع
 و یا سبب تنیدن حکایت لید پیا شد علاج ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از ماسکین و طلا یا سبب
 احتمال اسباب آن مثل اسانس و منی بود و تخمین علاج آن و یا ریه سبب بر شیت نند و ریشیت حوات و سبب

نیت سحوت ساخته چدرم بآب بخورد و اگر گویا را سائیده در گوند و پاک با سبزیله ساخته و سوراخ قضیب
 یکس که در بدنه بسیار عید بود اعوجاج قضیب پس که شدل قضیب علاج تشنج کنند و روغن سون و روغن
 ترگس و جیرلی بط و جیرلی مرغ و نع ساق گا و با هم مخرج موده مالسد و اردست راست کنند و از جایی بر نهند
 تا که با کج نشو و قشقی آن باشد که بسبب الشقاق و عفاق یا اتساع مجرای که با کلا استخوان در کج رانی است
 امو کند و یکسکه شین فرو آید آنرا قندیل گویند و باشد که آن جسم در عینه تنفس شود و آنرا قشقی الا را میگویند و اکثر
 آن صفاق است و آن مانع گامد و پوست شکم سالم باشد و یا مرده در و ده از سحاب آید آنرا قشقی مرق اسطوخودس
 و اگر این جسم با عدا یا سرب باشد علاج آن انچه اول شده است آرد و اردست و کند و بعد از آن صفاق را
 و متد و صفا و کسد صفت آن متا رکن در مصطک و راسه و دعوی السکس و روت ارب یکبار بر مرغی اسکر
 بیل حرکت احتیاج با دیو و پیچ کرده صفا و کسد و بتبرس علاج آنست که اول اردست و کند و بعد از آن که اینست که
 طریق ساقش آن است که سید سید و سید و اگر ناصد باح باشد علامت قمر اقر بود و چون درست شد
 نهند و و نازک و و علاج آن از مثل حواش کوفی کنند و انچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند و روغن بالونه
 و قسط و قیت بالسد و از پیچهای بادی اقتباس نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آنرا و رده گویند
 علاج آن است که سرد و رطوبت را بر دل کنند و و اع سید و یا مرهم مدله استعمال نمایند و چون عود کنند تا شین کسد
 او اصل پشت اگر زوال فقرات پشت جاس قدام باشد آنرا تقصص گویند و اگر بجا سب علف بود آنرا حد گویند
 و اگر بجا نب زوال باشد آنرا التواخواند و سبب آن اگر در دم حار باشد که در عضلات نقار حاد شود و سبب
 فقرات را زایل کند علامت آن جمع شدید و نقل پشت و تب حاده و غظم نهی بود و علاج آن فصد یا سلیق کنند
 یعنی از مسهل بار و تنقیه کنند و در سبیل و دم یا سونم سادگی و سوزنجان نیز اصابه کسد و اضد و طینه مانند لعالت
 و تخم کن و تخم حطمی و سیر مرغ و پیله منقر ساق گا و صفا و کسد و روغن گل و مانند آن بگیرم کرده مالند و اگر سید
 ریاح غلیظ باشد و آن را ریاح امر سید گویند و علامت آنست که بعد و رویش حاد شود و تب با عیلاج
 آن بعد از رفع سبب حار که در آن الیحات هر یک شش باشد و سوزنجان چنانچه بوردان شده باشد نیز اصابه کرده باشد
 تنقیه که بعد از آن سوزنجان و و طریق استعمال بن مثل سبب فقرات روغن خرب و روغن خرد و مانند این و بر وضع
 متعصع محام یا و نهند صفت حب سوزنجان سوزنجان تر مدانه هر یک یک مثقال صبر قوطری در سه
 حبل غار قیون انیسون هر یک نیم مثقال مصطک هر یک انکی که بود و آب کرس حب سازند و این یک شربت است و اگر

که شش آید و در رگها کند و یکی انهارای قوی باشد که بر دگر بگذرد و شش را که در حیات مختلط چنان باشد که مراد وی اولوست
معین نباشد و علامت آن مختلط باشد و یکی ایوم که حرارت در آن متعلق به روح شود اکثر در یک در و در میان دو باشد که تا شش در
کشتن جالبیوس گفته که تا شش در و میماند و این تب ملایم میشود و در وضو قرار دارد بسیار تغییر پیدا میکند علاج آن از آنست که شش
جای خود در وی و دمی و دمی از دگر از الیه هر واحد کند و مفرجات بارده دهد و در قلبه از آنست غم نماید و بختن و در شش دمی
و دمی و دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
شش را باشد از آنست که مایه و در شش یکس حرارت مایه و در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
متعلق با عضلای انقباضی و موسمی باشد و علاج نیز به شش است و در اسهال است و ملتهب باشد اما اگر طبعی به علامات و وقت و کواثرش
و در و یا حرارت که در اسهال است و ملتهب باشد اما اگر طبعی به علامات و وقت و کواثرش
در صورتیکه بی عضلای با تب و دق مرکب شود و موده و ملتهب باشد اما اگر طبعی به علامات و وقت و کواثرش
و شش را در مناسب است و اگر سر و هم باشد و شش را در مناسب است و اگر سر و هم باشد و شش را در مناسب است و اگر سر و هم باشد و شش را در مناسب است
و اگر مایه و دمی و دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
باعث تخفیف میشود و همچنین بعضی او ویه مرطبه مثل شراب موجب تسکین پس باید که شراب با آب منور و جوده
وقت و هم عدا و به و همچنین کافور با ویه مرطبه مخلوط و موده بخور کنند و در شش تب از مرغیات معدده اختار کنند
و او ویه مرطبه در آب بکشد و در آب نشتین پس هر گاه بیرون شوند از رغن که در تمام بدن عرق مایه
در و دمی و دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
و در و دمی و دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
متعلق و هم اختار کرد و در و دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
محتاج تدریس زیاد میباشد از آنست موی لور آن تب ملایم لور آن تب ملایم لور آن تب ملایم لور آن تب ملایم لور آن تب ملایم لور آن تب ملایم
از علامت موده آن و ریاضت که در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
آن تدریس هم که با موی شش تدریس موده که در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید و اگر این تدریس در دمی و دمی شش یکی نیز در آنست هر واحد نماید
از وقت جمعیت باشد و یا مایه حنقال نو و عرق کیو در عرق بید مشک گلاب عرق گار در بان نقد رسته و لور
اصافه کنند و مصل سقید را در گلاب سائیده مارچید را آن تر موده هر گاه در دل مصل سقید را در گلاب سائیده مارچید را آن تر موده هر گاه در دل
بجو که مصل سقید را در گلاب سائیده مارچید را آن تر موده هر گاه در دل مصل سقید را در گلاب سائیده مارچید را آن تر موده هر گاه در دل

یا تقم و یا بست و یکم دست و چهارم به بست تقم و انداز بجای تقم است پس هرگاه شما در محران در روز تقم باشد
تغیری در در چهارم و اول و دوازدهم و این تغییر نیز برید در محران در روز تقم و یا ایام که در وسط ایام سهل و یا ایام محران
واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام محران قوی هستند و اما آمدن تب سحره در حالی دانه در
تقلیل غذا و جمع حرمت مفید بود و در اندای لوت جواب ساید کرد و رعایت بدور محران و جمع اهرافس که ماه
آن نیز در گره باشد در واحات است مگر آنکه ماه و سیاه باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود در اوقات سرد
بهران فصل که گشت سالانوع هم داده شود و یا گاه تا وقت گذشت بهت در وقت ساقط میشود و یا آنکه من تا بهت در
معمات میدنل آنکه قوت تنه بر عارض باشد و همت است که لیلیات را در حیات ندهد و خوردن روغن سوا
روغن بادام و حیات باعث اردی و عفو شود و خوردن عدس بعد از و ال حیات مانع است و اگر از این
تیب نزد و قرض طاشیلین و یا قرض زرشک مالت کاسی سرمدق و شربت نزدی خاصی نخورد و اقراض شود
ما یکیده کاسی سرمت نزدی نیز نافع بود و صفت آن تقم کاسی چهار توله نیکو کس که دشت و آب نروان
و از و کهری شب باقیامده در صافی کاوه که هر چهار گوشه آن بجا رطب بسته باشد و اصل نموده بشوید و بینی
رنگه بران بهت مرتبه یک کاسه و گندم پنجه هر دو صروج نموده یا شربت ورد و جبین با هم مخلوط نموده و بران
بود و عدد در نپ و در برتی که بدر ایل شود و موقوف نماید که در صفت قرض طاشیلین طاشیلین
سعدی حیار درم یک کاسه درم تقم که در هر چهار گوشه است است صمغ عربی اکتیر تقم حشاش اهر و احدیک درم
ملعاب اسبول سرشته اقراض ساز و صفت قرض زرشک زرشک شسته با برده درم تقم کاسی سرمت
تقم خیار از هر واحد سه درم گل سرخ نیر درم روغن جوی سابل الطیب اهر و احدیک درم ملعاب اسبول
سرشته اقراض ساز و صفت شربت نزدی تقم کاسی یک کاسه ج کاسی تقم حیار یک کاسه تقم غیره
یک کاسه خازسک نیکو فته بهر یک یک توله شرب در آب تر کله صلاح جوش و او و صاف نموده با تقم تا از یک کاسه
تقوا هم آرد و قرض گل حمت بهای هر که و حیات کسبه با در صفت آن گل سرخ اصل السوسن شربت
از بهر یک چار درم طاشیلین طاشیلین اهر و احد دو درم و درم یک کاسه درم یک کاسه درم یک کاسه
همراه یکیده کاسی و شربت نزدی مدبر دیول حاکسی کله توله را در عرقیات مناسبه در اول یک نوش و در دوم
و دوش و همچنین تا بهت در و یک یک جوش زیاده داده با شربت نزدی و یا شربت برفتنه بکشد و تا بهت دوم
هر در و یک یک جوش کم که برای تب مانی و مرکب بسیار مفید بود و آنکه در حیات مکرر که در کله شرب است بکشد و کانی

باید و اما انصاف بیشتر بر کار بر نهاده است تا به تیره بنمزد و آن که ماسد است غلبه اشک است سر مرقی سرد بر سر سس بسیار
 مانده یکدیگر چوب چینی و عشب درین مرض مانده پنج دینار و همچنین در وجع معده که با کله چوب چینی برای انشک است
 صفت آن او این خراسانی آن عرب ابو این ساده کپله علاوه بر سر که بسیار ماسته بسیار که ماسته در کمر و کمر و کمر و کمر
 دو سه کمر که کپله را کوفته تل نموده بسیار کمری که کپله را کوفته علاوه را کلاه در کرده بسیار کمری دیگر
 کمر که باید و او در آن او به قدر سیاه که بسیار سیاه و شاد و شاد و یک صبح که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 است شام هر دو و ع که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 صفت شش و پس با تیره ایست که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 صفت انشک و اعراض مواد سودا و به دلیله و وجع معده صفت آن بلبله زهر چهار درهم بلبله کالی چوب
 بلبله سیاه یک درهم بلبله چوب نیمه سه گرم شنبه نیمه یک گرم سنا کی ده درهم سبیل متفی ترید غید محو خراشیده
 انیسون از هر یک نیمه گرم عنبه عربی پنج توله غسل سه وزن او و می چون سازد و در آن آب است تا یک توله و گاهی
 عوض عشب چوب چینی یا دانه درین ترکیب نموده کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 توله سفاح سه توله دایان صندل شرح از هر یک یک گرم عصاره ریون چینی سه ماسته یک سادو که دهم قهوه
 شش ماسته غسل و او ده و ام بات سید که یا دانه درین ترکیب نموده کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 احتیاج به این نیست و اگر خواهی که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 گیاهی حدود مارگ پنج دپوست قند سیاه که هر یک یک گرم یا دانه درین ترکیب نموده کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 در شیشه بگذازد و به هفت مرتبه است طریق غور و ن عشب در عشب به چوب چینی است که در عشب چوب
 که حاضر داشته اند و ترن انست که با یک و هفتک باشد و چون بشکند از آن غار ظاهر کرده و در آن سفید و دود
 آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است که در امراض و اعراض حاره این دوا مضر است و در بعضی امراض و اعراض سرد
 و دلیله و سودا و به نواید این زیاده از چوب چینی است مثل در و معال و تقرن و در و اعراض سرد و دلیله و سودا و به نواید این زیاده
 معید است و در حال و استر حاره و عشب که چوب چینی مضر است این دوا مانده میکند و در امراض حاره سودا و به نواید این زیاده
 و سرکه آب عشب از سرکه شربت مالک و عشب قلیل باشد و کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته
 سفوف و عشب که برای انشک مانع است صفت آن عشب مغربی چهار توله پوست بلبله زهر و سادو کی صندل شرح از هر یک
 یک توله که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته که کپله را کوفته

باید و اما انصاف بیشتر بر کار بر نهاده است تا به تیره بنمزد و آن که ماسد است غلبه اشک است سر مرقی سرد بر سر سس بسیار

[illegible]

آب گرم بر آن ریخته و بعد از یک ساعت ماری عصاره در گلاب دیگر که در روغن گل تر کرده سر سبز و عدس و صندل گل ایمنی
 اتفاقاً در آب آن جدا کند و عدای که به مانند هر سید و یا چه تخم مرغ خورید و اگر ماکسور و هم باشد صندل آن است
 سبز و آب کاسی بر دو قطره طلا کند و اگر خون اران جاری باشد و هم الا حین و کسب رسائیده بر آن است و نقد
 صلاست که بعد از آن احوال باشد اگر تازه باشد باید که قطعه سرب را بر آن بپزند و از روغن فاد و محکم سبزه اگر کسی باشد باید
 که از سوم و آنجا ده اوبان و تیر و طیات ملائم کند خلع آن است که مفصل از جاک و ویردن آید باید که مفصل را با شانه
 سحر آواز بعد از آن سکین و در دو ارات و هم کند و قی آنست که مفصل از جاک و ویردن آید باید
 این عبارت است از او یک و استخوان و که مدت و مانند آن که محیط مفصل است لاحق شودی آنکه مفصل از جاک و
 سرود علاج آنست که عصاره این فایده سرور و صندل و حطی سخن کنند و از روغن تخم مرغ طلا کند و اگر آن و هم
 باشد و صندل و صمغ و یک در هر سه گزشت طلا کند طریقی است تخم در میان مرا صمغ که بر آن مخصوص اندازد و از هم
 از احاطه از روغن و صمغ و آب است و یکس را که در روغن و صمغ و آب در او را هم گفته شده و حول بعد از صندل
 و رولوا بیول و آب تریه و در هر سه از هر کدام دو کوبیستان و در او دو کوبی سبب انجماد شیشه
 و ریختن در گرم که بر پیاده شود و آن از سر جی و در دوشی و استحقاق زیست آن معلوم میشود و قی باید که یارچ گلاب دیگر
 تر که به ریختن پس و آب و با ملائمات آب گزشت سر و آب خرد سر و در تخم مرغ صفا و کند و وقت است و آب
 در حملات صفا و سارند اگر او جمع گردد و نه منصفیات استمال کند و تخم ریختن در تیر کا و سبزه به بندید منصف ماده
 بیناید تخم کتان مانده کلبل الملک را در آب بخوشاند و صفا و کند و یا هم در روغن گل فیروطنی ساخته صفا و کند
 صبح صبح سار و چون عصاره پاک شود و تخم مدله صفا و کند و گاهی سبب سختی تیر تر حادث شود و تخم در روغن گل
 که با لونه نشسته گل حطی حلیه در روغن رر و آب بخوشاند و لفظول کند و خرام منفر رر سبب نیز و صفا و کند و تیر سبب را
 تحلیل کند و اگر سبب کوئی لیستال حادث شود و ماش و دانه مویر کو فته و آب سبب صفا و کند و چون طین قیله با صمغ
 سعیده از ریر بر روغن با سبب صفا و کند و یا صمغ و فنان با سبب صفا و کند از بزرگ شدن لیستال را از دانه و کوبیدن
 و دوع سوخته آرد و کو فته بجهت با سبب سبب در هر ماه سه بار طلا کند طریقی که لیستال از محکم سازد و رت نامر گل و لونه
 بار یک موده شامرو در آب تر موده روز دیگر چند خوش داده صفا و کند چهارم حصه آن روغن گل صفا و کند
 شتابانی که در روغن ماند و در لیستال پالیده باشد صفا و از سر آن ریختن لیستال آن به جاک و در آب
 باغ آب صفت آن به جاک و از سر لیستال پالیده باشد صفا و از سر آن ریختن لیستال آن به جاک و در آب

حوش پیده آب سرد اندر دال آسرا که مایه آمده است. قوت شام دهد و در نیم شب موطنه بگذرد و دهم بخور
و بحای آب عرق بادیاں و عرق عسل التعلک یا عرق گاو ریاں مدله و بعد از صید روز مال گندم با دال بوخته خور
است و نیم اندک روغن و در شریع مایه و تا بکمال روز سه روز سه جیره دارد و در این ایام بار ده در یک شش میهم سرت
اح است احتیاج رحم صرع مایه و در یک کف می آید و صاحب این چول بوش آید ای که که هر در دار و ستود
سکلات صرع علاج آن در وقت حدوث آن علی غشی کند و بعد از افاقت نیز با خوشنوار و دور و در جیره کمال بر سر
حتی که ستر و سپار بویا و عسل و شکله و عطر را بر روغن حبلی یا میسر و صبح و رجم را مالده و بعد از رفع تفتنه مسهل ها
و حب ایاب کسکه را بقول و دو که قطعه بارده اختار نماید و اگر کسب احتیاج طشت مانند سیری که در اوقات باس طمت
و نه اس گدشته کنار سر و صبح و رجم را بر روغن باله و اگر کسب عدم محاسن با منحه محاسن کند اگر در این کوفت
بهتر علاج آن تر و صبح کوفت نشود و فکر گوید و اگر در کوفت آسرا شود و عسل و بول گوید و این اکثر سبب
در طوط رحم میانه علاج آن بعد از رفع تفتنه مسهل ها و حب ایاب و تر باق نار و ق و معاین و جوا است است
گرم محروم و در عصار و سمل الطیب شب یابی کو و صبا و ج بندی انزروت یا پیچ مرغان و زردی بپایه شش و غیره
ایچه محمول او ستا و بود و خور نو اگر زبان چغندر گری سریال پوست اما را نه چرب کین فخال کوفت حیمه در آب سرشته تیان با
ساره و بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن جاس است که در هتس کل جماع آفت که مرد بالا کزن باشد و زن رشیت و
لیکس باید که پیش از جماع را بیلد پستان کس را و سودن سر و کرا در دهس فج و مانند آن شعل شود و در این کرا
همیت پستان را تغییر شود و دم دراز و از کشته و محروم کسید آفت و جل آمد و منزل کرده و و ای که بعد از جماع اندکی
سمان است مایه و راهای خود را هم فشار دو علامت می که که که باشد است که معیار پنج و بر باق باشد و کس سال
استید و لوی آن مایه طلع و یا تمس مایه و علامت حل است که بعد از جماع می اندر فج خارج نشود و در میان یافت
و صبح در و ریاست کس در و را از جماع نفرت باشد و حین منقطع گردد و از علامت سقره اعلی است که سر بردار و
نوی و تخم سیر در دهس بپزند و لیل آسرا و تری که به سیر آسرا شود و رنگ رو سیک بود و پستان راست بر رنگ وقت
ایسا دن اعتماد به پای چپ کسد و او به کسین حل است اما کنگه لول جلیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخور ان
را و دهم اجدال نیز در میان است و در آتش جمیع بپزاید و پیاز چمر گوشت بعد از طهرین حل است و در این جمیع
از مثل سنبل و حیمه التعلک روغن لمساں و روغن یال و روغن سوس به ریح نو و اگر کسب عطر نریا و قی مرکبها
را باشد و قصد استقرار غل کند و اگر کسب دارد و در صحت کس و در طهر صبر و لک معمول با خور و کوفت کوفت

و نه مره محالی آتش فوج کرده میال دوا بروی او از پیشانی و اغ منادوی سر محبت و معنی بایشان گوسفند
 انهم دوا می کنند و جودل سالیله گرفت بای مالیدن بر سر و سدره و از آلوده و جوف شدید و عصب شدید و از
 غسل کردن آب سرد و دیل جیری سراق و آندل بر لبندی اقتضای این پیر بر اعدای غلیظه و قیولت
 و از استیای شیرین بریزد و اسحات است و مانند که این صیقلی عجب سود را یل شود عطسه متواتر است
 درم حار و نواهی و طاع مسدود و مزارت بود علاج آن املاح سر ساهم کند و اگر سبب سردی باشد که سر سدا
 مایه و کوفته بخت در پی و سدره و ده که سدره را بر آن کند و رطوبتی که از آن تراوه و در پی چکا سدره و عسل و قد
 کوفته بخور آن کند عطاش لضم علی جمله و تن موی و رحم جا است که در و ماه صمدیال حادث شده و از هر دو
 تارک سر و عدم سیری از آب در ردی رنگ در چشم خلق توان یا سدره برید و در میشت عا بر پرت که جوار
 و حرقه و دروغن گل و قدری سر که در ردی سیه و آن کشید سر بر است قلب شتر نماید و هر گاه که گرم شود و صا
 تبدیل نماید و اسهال و بر صحرای عیب نیست پس اگر عارض شود و در پی و در پی و در پی و در پی و در پی و در پی
 بر آورده صلایه نماید و بر تارک سر و اساحت پاریه بر آن سدره و مکرر لعل آرد و قع تمام و در پی صا و آنکه که لعل
 آب ساینده مآب که در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل
 در و در و سوده از هر یک دو صرح همه را بخور اسد و لعل آتش و حرقه سیا ما و داده شیر و قع که با و در و دروغن گل و در و دروغن گل
 عرف کیو و ده و گلاب بر آورده آب شیرین شربت اما شیرین و حل کرده از تنگ بوداده و ملاک آن بر پی بخور و در و دروغن گل
 با اندک سر که در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل
 معید بود و در صورت قص طبعیت آب که در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل
 به چه دی قص بود و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل
 و با داخل قحف مالا عتای صلب که متصل قحف است جمع آید علامت این قسم است که چشم ما را می پوشیده بود
 و اشک جاری باشد و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل
 خارج قحف ریخته بر سطح خطای قابل که بعد از ولادت طفل را شدت غم کند این صفت پس اگر گاه که در و دروغن گل
 رقیق بیرون آید و بر سطح جمع شود و علامت این قسم است که جلد بر لب و محسوس شود که یک گوش حال بود و مانند و مانند
 و تواند نشستن و طفل بسیار گریه دیدار ماند و اگر رنگ جلد تغییر کرد و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل
 و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل و در و دروغن گل

قدری سالت سفید و اصل کرده خوردن و دوا و هم اگر بچین نوی باشد و دوا هیچ سوس اصافه باید نمود و در دوا
سالی که مغز خلوص نماید و دو اگر حاجت است وقت دوم سوس گندم گل گا و در آن پنج سوس عرق گلاب
خوش و دوا و صاف نموده شربت نهفته اصافه صوده بدهد و چون نقد یک شریج عسل هر گوش در وزن گا و در مال
صل صوده بخوراند و در بیاض خمر است و بچین قدری مالیدن آن بر تارک و داخل با مایه بود و وقت بای سسند
بال صوده یک خمر و شما که نیم بریان یک خمر هر دو راد و آب تازه تیر بر محل صوده نقد راد و مایه حوت راد و وقت
و خصل یک سالت و در وقت آب یا تیر راد و تیر هر دو راد و آب تازه تیر بر محل صوده نقد راد و مایه حوت راد و وقت
که برای تو سلیج صوده و دوی امیر و اگر بسیار باشد و جز بندری باشد که سسند بدهد و بند سسند و آب سالت اندکی
و آن بود و سسند بود و قی تشدید اگر سسند آن ریادتی نوشیدن تیر باشد علاج آن تیر که تیر و بند و تقویت بند و سسند
سسند احتیاج بود و یا الصاب صفر و در صوده و علامت هر واحد فروج هر واحد بود و علاج آن مذکور بود و در علاج
مهیضه و صعب صوده و شستن شیر و خون در صوده و در طریق ششم مذکور شد و سسند از آن مایه که در اسهال سسند و سسند
وقت بر آمدن دندان می افتد که شربت اسطوخودس بر آمدن دندان می باشد و آن می باشد و آن می باشد و آن می باشد
مهر سسند می باشد و سسند بر آمدن دندان می باشد و آن می باشد و آن می باشد و آن می باشد و آن می باشد
و مانند آن که در سسند و طاس گند سسند صیس مایه که در سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند
و اگر پوست سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند
سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند
فلان شود و در هر دست چنین کسند و در آن آب دست مایه و با چه را بال ترک کرده بدهد و سسند و سسند و سسند
دوا هم بخورد و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند
بلکه هر غذای شیرینی دارند و اعتصام طبعیت گاه باشد که طفلان را سسند و سسند و سسند و سسند
اند و یا سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند
یا مسکه در وزن نیت آب گرم آبیخته سرهم کنند و در وقت ارطوف صوده لطیف ناف مایه باشد و در صاف اول شربت
کند و اگر تیر باشد شربانی که در صاف نگه نشین آید و اگر حاجت تقویت بود و سسند و سسند و سسند و سسند
حون اطفال عارض شود و در می سسند مایه که در وزن نیت آب گرم و نمک در شربت گا و انداخته شربت که در وزن
از تیر گا و تازه یک گرم نیم یک گرم و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند و سسند

با آب گرم و اگر با آب سرد باشد بهمانوقت قدری بالاتر از جای که برگزیده باشد محبت سر به دو مالغ لغو میبندد و اگر کس سحر
 قلع خصوصاً در اول صبح در جای که با آب سرد کس یا در کجیایند و باید که محل سحر را بکند و بعد از آنکه با آب سرد یا با آب گرم محبت
 یا مضمضه مسکه و روغن گل کرده باشد یا بجمه بکند و این بهتر است و باید که آن شخص که می بکند یا تا ساسه و در خم را سدل
 شدن به هر و خردی سرای نموده بچیان گرم استگامند و بر وضع زخم مدد بدهد تا هم میبندد و او و بعد از آنکه محل سحر
 کوثر و خاک چوب بجز و کسین بر و نغم و باز و گوگرد با مسکه و سب آبیجه صفا کند و صبره مار و در عیادت قوی است باید که
 بر موضع گذاشته مار بگذارد که بچید و هر گاه جدا شود و شیر می اندازد تا شیر را بچد کند تا که ارش باشد و چون مدت نام هم
 کرده باشد که بچید و چون حد سبب لول او تغییر گردد و بعد از آن در سر اندازد حال آید و دهان آن شخص را بچ که مقصود
 کرده باشند و تخم بچ و تخم بچ بچ است و آنچه در هیچ اقسام با خاصیت نافع است فاد و بر و فاحیل و دریائی و جده
 و تریاق فاروق و تریاق طین مخوم و شمر و بطوس اند و علامت جود تریاق آنست که سیرم مخور و حروس و بدو
 مار و یا کبی از هوا هم قاتل بر سوط کنند اگر خروس میر و تریاق نیک و با قوت است و هم رسیدن احضای تریاق فاروق
 مشهور و دیوس تحذیر است که مردمان که از اخطاف می آید آن هم فایده میکند قدر شتر تریاق فاروق و در گزیدن
 دیوانه و تنقال است و در گزیدن عقرب نیدرم و در گزیدن زهر و دانی و نیم با مسکه و قدر شتر تریاق و بطوس قدری
 زیاد از تریاق فاروق است صفت تریاق گل مخوم گل مخوم حب النصارا بر مسامی الورد کوفته محبت
 بر وزن گا و جرب کنند بمسل سه وزن او و به شتر قدر شتر که هم و خاصیت است که تن سوسم بخورد و قی آورد
 و اگر قی نماند و میل آن باشد که هم مخورده است و فصداد و اسکندر بدل هم شتر نشسته باشد به نسبت و اگر غشی
 علاج غشی قول توند و قوت اعضای افسیه ماید و از جمله سوسم مشهور و معروفه فیون است علاج خاص آن فیون
 است از آب شب و ترش غسل نمک هندی پس شرب و در غل نور و ن و پند و آبی که فلوس من در آن خوشایند است
 انداخته با مسکه سهولت می آرد و چون یکدم کوبل بیدار کرد آب لایه نوشن ضرر سمیت افیون و میبندد قی هم می آرد
 همچنین نوشیدن فاد و بر فایده عظیم دارد پس شراب کسه و ران حد بیدار و از جینی انداخته باشد معی بود و طبعیت
 و تریاق فاروق و مانند آن که در تریاق کس که شتر مفید بود همچنین است علاج و تهر و و دیگر او و به بخند و هم و دیگر
 کوتاه است علاج خاص آن قی کردن است با سبب هم و شمر و ببت و نمک و لوره از می پس از آن به سبب شتر
 با غل و نمک بپزند و شراب صرف جو زرد و طعنت شراب آفتاب بر مفید و غذای شور و می جود هم و دیگر هم افاد است
 علاج خاص آن قی کردن است بطبع شتر و شراب غسل لور و انسج عاوض و سفوف طین بر من گل و شمر گا و

[illegible]

[illegible]

مار و ریائی علاج آن بعد از تدریس کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد یک و نصفی بجزی گذشت
 بجا هم مفید است و نوعی دیگر در دریایا باشد که از گزیدن او در سخت پیدا میشود و سر را ببرد و در شش و دو بمبرد و
 لاش آن را در هر برای سوزانند و بسوزانند و طلا کردن و دروغ عاقر قمر را بپایان و طلعل سیاه با شرب خوردن
 شروم و ریائی علاج آن بعد از تدریس کلی مثل نصفی بجزی باشد **سگابی** و تمساح و ماهی سیاه
 و صحن گزیده اسپار عمل و مکث لوره از می طلا کنند یک و سرکه در آن مالیده بتوسید و بیه مرغانی و بیه گاو کوی
 در روع گاو نهند و بیه تمساح و دریاب قوی است خصوصاً گزیده تمساح را بچین گوشت تمساح تر باقی گذارند
 کسایکه مداومت سفردر یا بکنند میگوید که هیچ دوا سرا گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزی که سر گزیده آن گذارند
 فاسد نگردد پس بهتر نیست که موضع گزیده او را بر و زان آه گوشت بتوسید و بر صحت خوابد یافت و بعضی موضع
 گزیده او را بکنند و اشیا را بکوبند و در آن موضع مسدود ابل مضر غرض تمساح گزیده را در روع نهند
 در آن میمانند و میگویند و فتنه تمساح گزیده مانند ریه سال موضع گزیده او سالوقت شکافه میشود مگر آنکه حوالی
 حواص را دوا کنند و هر گاه که سال چندی شیر بردن خود ممالک ماد ایگه بوی چربی در بید است سلسله قمر
 می آید مقام شغل سرد و ساحل ساحل اول در در قدرت شربت ناز هر بار که درین کتاب مذکور بود
 قدر شربت شاح گاو کوی قدری ریاده از انتقال است و در شربت تر یا گاو کوی اسرا گزیدن افی یک استقال
 و مار و هر اری ای گزیدن عقرب هوام و دیگر سوا که ضعیف العمل است و قدر شربت آن تا سه قطره است و قدر شربت
 ماک صوفی جمده و حاک و اسیان و طین منجمه یک انتقال است و قدر شربت با جمل ریائی یک قطره است تا فی کند که باید داد و اگر
 مسدود علامت خاص از هم بود و قدر شربت حد و این نرسای چهار دانگ قدر شربت نادر هر سندی یعنی ریه هر سه مار سه نخود نادر دانگ
 و قدر شربت نادر هر جوانی از یک قطره تا دوازده قطره باید که بر روی سنگ همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق سید شاک
 سائیده مسدود قدر شربت جنطیانا و فلفل سیاه یک انتقال و قدر شربت طلعت یعنی الموره تا نیم انتقال و قدر شربت
 شنت لپی سویتا هفت درم در شحم آن تا سه درم و قدر شربت ترب از شحم آن یک درم و از آب آن تا سی درم و ام
 جرم آن تا است درم و قدر شربت نمک مهدی تا یک نیم درم و قدر شربت حد سید شربت یک دانگ و آتا میدان
 آن قدر یک لیون خورده باشد رابع سمیت ایون است و قدر شربت و از جینی اری و درم تا پنج درم و قدر شربت
 در جوی یعنی مغر و گاو تا دو انتقال است و قدر شربت لوره از می اری یک درم تا ده درم و قدر شربت استین از
 مقلاتی و متعالم و مطوختس اربع درم تا دو درم و قدر شربت جوی لپی سه تیر یک درم و قدر شربت برگ لپی سی

سه درم و قدر شش تخم بخاری یک درم و از آب آن تا پنجاه درم و قدر شش آب خنثی نیز پنجاه درم و قدر شش کنگر
 پنج درم و قدر شش قوچ لینی بودیه و گند را یک درم است و قدر شش کبریت لینی گند یک از دو و انگ تا یک مثقال
 و قدر شش تمزندی از هفت مثقال تا سی مثقال و قدر شش شو بیهوشی کلونجی تا ده درم است و قدر شش
 رراوند طول از دو درم تا دو مثقال و قدر شش پوست کبر تا سه درم و مطبوخات تا هفت مثقال و قدر شش
 ترس لینی اطای مصری با دو بیاض درم تا پنج درم و مطبوخات تا هفت مثقال و قدر شش سیل رو درم است
 و قدر شش سرطان نهی سوخته سه مثقال و از خام و نیمه آن یک مثقال و قدر شش زرد و بهیض مرغ انیس بود
 تا پانزده عدد و قدر شش پیرایه حرکت و دیگر پیرایه با ما یک مثقال و قدر شش عمل تا بار و هفت مثقال و قدر شش تیرنگ
 از نیم رطل تا یک رطل است و قدر شش تیر حرد شیر برارد و اقیه تا نیم رطل است و قدر شش آب خیار تا یک رطل است
 و قدر شش سرکه تا هفت مثقال و قدر شش شراب کسب اعزته قوف برای طلیب است و شراب که آرا گوید
 که از یک سال تا دو سال رو گذارته باشد و چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میاست باید که اول کم از قدر
 شش استعمال کنند و حاصل و و هم در و کر آسانی اوزان متعارفه اوقیه بصم پنجاه و شش یا احتیاتی هفت
 و نیم مثقال است و پنج چهار خردل تا یک چهارم باشد و در ده باشد و چهار سرخ و الفی یک مثقال
 معرب و انگ حمار طسوجست و زخم در فارسی درم سه و نیم باشد و اهم چهارده باشد و اهم پنجم است و یک باشد
 رطل مراد از مطلق آن رطل از تعدادی است که نو و مثقال است و در مرشاهان با نیم مراد در رطل
 اکبر شای که بالفعل مروح است هفتاد و دو ام است سرخ که سیدی رقی کوسه شش است سیر شای
 عبارت از دانه نیم بود سیر اکبری استی دانه نیم سیر شای هجانی چهل دانه نیم سیر عالمگیری چهل دانه
 نیم سیر قرخ سیری چهل و شش دانه نیم سیر چهار سرخ است طسوج و و حوییه است قیر اط و طسوج است
 باشد شش سرخ است مثقال چهار نیم باشد سن و در است.

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حکم علی الاطلاق و لغت یاک سرور آفاق مرستتاقان کشته حات و طالبان این ادویات نجی ماسا که درین
 طسوج بار یک با غم دانه و دویض حوتی باندکی سوزان مزاجی در و گاراد سوزن تحت قضا و قدرت ساخته و در
 تفکر را یک طرفه نموده و بیسی بنیت نگار داشته و یاب تا وانی و کوگر و قمری در با دل جهان بپوشد و کوفه و بیضی

